

من متهم می‌کنم! خود و یاران دبستانی ام را!

علی قدیری

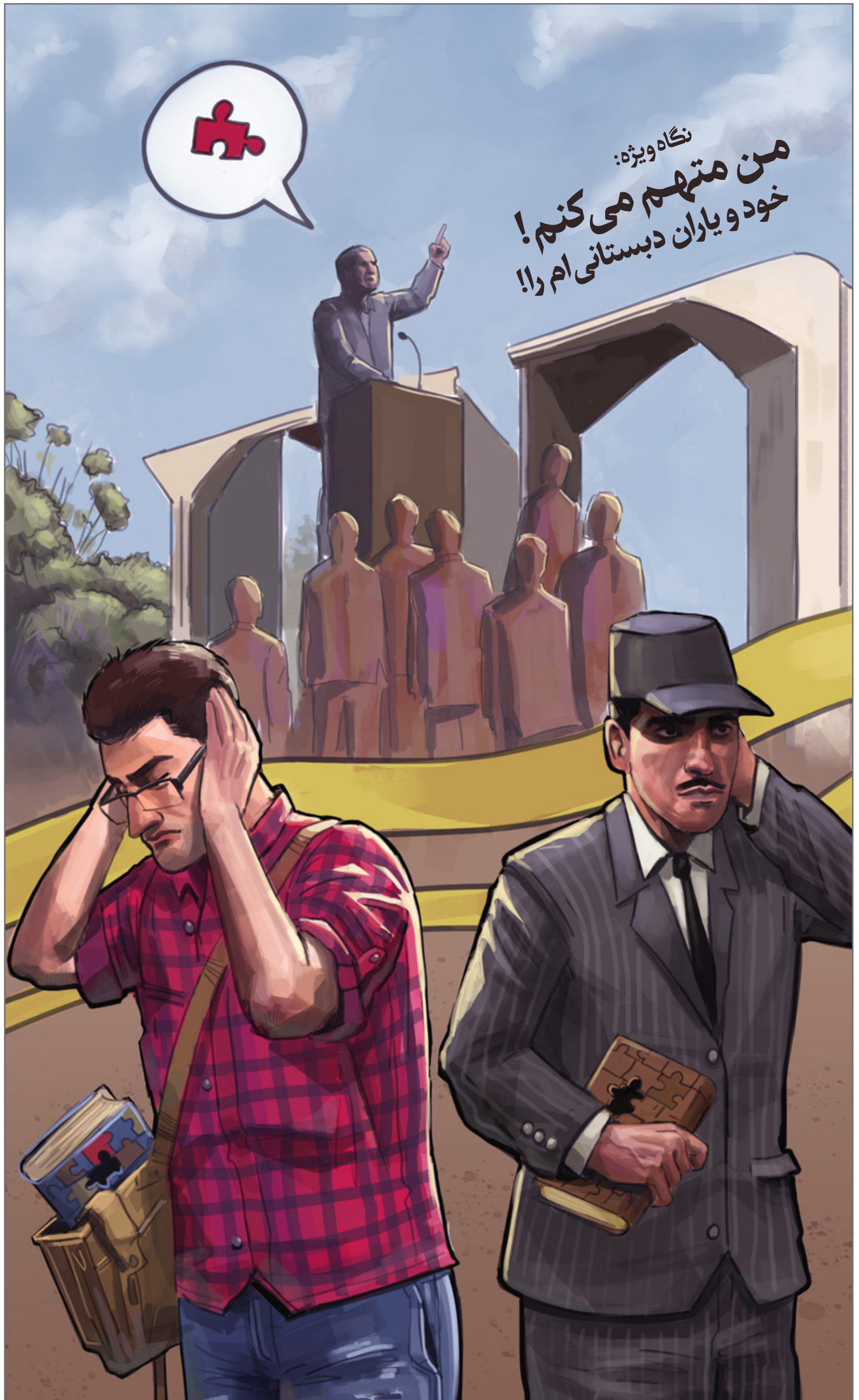
کارشناسی ارشد علوم سیاسی ۹۵



نوشتار پیش‌رو به دنبال دغدغه ذهنی فعالی دانشجویی پدید آمده است؛ دانشجویی که پس از گذران ایامی چند در فضای پرالتهاب فعالیت‌های دانشجویی، با تردید نسبت به راه طی شده، با پرسشی اساسی مواجه شده است. یک فعال دانشجویی، در فضای کنونی کشور چه باید بکند؟ در واقع با توجه به مشکلات بسیار و بحران‌هایی که کشور درگیر آن است، یک فعال دانشجویی باید چه نقشی را ایفا کند و اساساً وظیفه او چیست؟ برای پاسخ به این سؤال می‌توان به اشکال مختلفی به بحث ورود کرد اما می‌کوشم تا پاسخ خود را در چارچوب ایده‌های ذیل عنوان «مسئله تقصیر» با خوانندگان محترم به اشتراک بگذارم.

«کارل یاسپرس» یکی از نخستین اندیشمندان است که پس از ویرانی‌های آلمان جنگ جهانی دوم - در حدود زمستان ۱۹۴۶ - در خصوص مسئله تقصیر سخن گفته است. او در سلسله سخنرانی‌هایی در باب وضعیت فکری آلمان، به مسئله تقصیر پرداخت تا آلمانی‌ها را به پذیرش مسئولیت در قبال فاجعه به وقوع پیوسته، کشف ریشه‌های آن و فهم وضعیت فعلی آلمان در جهان ترغیب کند. اما برای فهم چرایی ایده یاسپرس، باید کمی به پیش از سلسله سخنرانی‌های او در خصوص مسئله تقصیر بازگشت. در اوایل دهه ۱۹۳۰، وضعیت ناسیونال-سوسیالیسم را هیچ متفکری چندان جدی یا تهدیدکننده تلقی نمی‌کرد. در آن ایام نه اندیشمندی درصدد تحلیل شرایط سیاسی جامعه بود و نه متفکری برای تغییر وضعیت سیاسی به جهتی مطلوب، نسخه‌ای تجویز می‌کرد. متفکرین در این دوره، بحران سیاسی را تنها یک جنبه از بحران فرهنگی مهم‌تر می‌دانستند و تنها راه‌حل را نیز در تغییر و اصلاح فرهنگی و نه تغییر و اصلاح سیاسی جست‌وجو می‌کردند. راه‌حل تغییر فرهنگی نیز در توسل به پرسش‌هایی فلسفی که به مدد آن بتوان به خود حقیقی رسید، خلاصه می‌شد. این رویه تحلیلی اندیشمندان از شرایط سیاسی، به نوعی تأیید وضعیت سیاسی موجود بود چرا که رویه‌های سیاسی را به حاشیه می‌راند و توجه‌اش صرفاً معطوف به ساختارهای فرهنگی بود. چنین وضعیتی جز به معنی ناآگاهی یا بی‌توجهی سیاسی اندیشمندان آلمانی در دهه ۱۹۳۰ از آنچه بر جامعه آلمان می‌رفت، نبود. یاسپرس نیز از رویکرد غالب حاکم بر اندیشمندان آلمانی این دوران مستثنی نبود و تنها زمانی به عمق فاجعه پی برد که تیر نازی‌ها به او نیز اصابت کرد. یاسپرس در سال ۱۹۳۳ از فعالیت در امور اداری دانشگاه منع شد و در سال ۱۹۳۷ پیش از موعد بازنشسته شد. او در سال ۱۹۴۳ نیز از چاپ هرگونه کتاب یا فعالیت مطبوعاتی منع شد و همچنین به دلیل آن که همسری یهودی داشت، نام او و همسرش در لیست کسانی قرار گرفت که باید به اردوگاه کار اجباری فرستاده می‌شدند. همه این‌ها در حکم تلنگری برای یاسپرس بود که سیاست نه تنها از فرهنگ بلکه از هیچ‌یک از حوزه‌های زندگی بشری منفک نیست و هیچ انسانی گریزی از سیاست ندارد. یاسپرس در تمام دوران سلطه نازی‌ها بر آلمان، اگرچه مخالف آنان بود اما هرگز به‌طور آشکار و صریح علیه آنان موضع نگرفت. در این ایام اگرچه یاسپرس تنها عاجزانه نظاره‌گر شرایط بود و تنها در دل آرزوی محو نازیسم از صحنه روزگار را می‌کرد، اما زمان مناسبی بود تا به این بیاندیشد که فاجعه پس از آلمان نازی، چگونه تکوین یافته و تمامی شهروندان آلمانی را بلعیده است. ایده مسئله تقصیر ثمره همین ایام گوشه‌نشینی و تفکر بود. یاسپرس خود و سایر شهروندان آلمانی را با این پرسش به چالش کشید که در وضعیت آشفته آلمان، هر کدام چه نقشی داشته‌اند؟ به عقیده یاسپرس، رهایی از وضعیت اسفناک آلمان پس از جنگ، جز از نو ساختن هویت جمعی و نقد حقیقی و منصفانه وضعیت موجود میسر نبوده‌است و برای نیل به آن در نخستین گام، باید از سوی تک‌تک آلمانی‌ها، تقصیر پذیرفته شود. در واقع یاسپرس از نوعی تقصیر سیاسی جمعی سخن می‌گوید که تک‌تک افراد را مورد قضاوت و داوری قرار می‌دهد چرا که همه شهروندان یک حکومت به سبب سیاست‌های نادرست آن مقصراند و چشم‌پوشی از این قبیل سیاست‌ها به معنای حمایت و اغماض در برابر آن به معنای تأییدشان است.

«مسئله تقصیر» یاسپرس، قریب به هفتاد سال پیش در زمانه‌ای به غایت متفاوت با دورانی که ما آن را می‌خوانیم



نگاه ویژه:
**من متهم می‌کنم!
خود و یاران دبستانی ام را!**

استیضاح وزیر ورزش منتفی و استیضاح وزیر کشور تقدیم هیأت رئیسه شد

علی اصغر یوسف‌نژاد، عضو هیأت رئیسه مجلس، در گفت‌وگو با ایسنا اظهار کرد: در حال حاضر سه استیضاح در دستور کار مجلس است که جدیدترین آن استیضاح وزیر کشور بوده که تقدیم هیأت رئیسه شد و هیأت رئیسه آن را به کمیسیون شوراها ارجاع داد. وی افزود: استیضاح دیگر مربوط به وزیر کشاورزی با ۲۱ امضاء است که هیأت رئیسه آن را به کمیسیون کشاورزی ارجاع کرده است. هم چنین استیضاح وزیر امور خارجه نیز در دستور کمیسیون امنیت ملی و سیاست خارجی است. این عضو هیأت رئیسه مجلس در پایان گفت که استیضاح وزیر ورزش و جوانان نیز به دلیل پس گرفتن امضای برخی از متقاضیان از نصاب افتاد و عملاً از دستور کار خارج شد.



«الحدیده»؛ پیروزی طلایی یا کلید صلح یمن؟



مهدی طاهریان
کارشناسی اقتصاد ۹۴

«نبرد الحدیده» که به عنوان عملیات پایانی برای جنگ یمن از سوی ائتلاف عربی به رهبری عربستان آغاز شده بود، اکنون بیش از هر موضوعی بی‌سرانجامی جنگ یمن را نشان می‌دهد و طرفین را برای نشستن پشت میز مذاکرات صلح مشتاق‌تر ساخته است. البته پس از سه سال نبرد بی‌وقفه و تلفات بسیار زیاد رسیدن به صلح آن چنان آسان نخواهد بود. بندر الحدیده در حقیقت شاه‌راه تامین نیازهای نیروهای حوثی یمن محسوب شده و پیش از آغاز عملیات «پیروزی طلایی»، بیش از ۸۰ درصد واردات و کمک‌های بشردوستانه از طریق بندر مذکور صورت می‌گرفته است. باتوجه به اهمیت استراتژیک بندر الحدیده و به هزیمت رفتن نیروهای حوثی، انتظار ائتلاف عربی به رهبری عربستان آن بود که در اندک زمانی و با حمایت از نیروهای وفادار عبدالرهم الهادی، رئیس‌جمهور مستعفی یمن و آغاز جنگ‌های شهری سقوط بندر دور از دسترس نخواهد بود.

اما پس از آغاز نبرد، معادلات جنگ چندان مطابق پیش‌بینی‌های نیروهای ائتلاف پیش نرفت. علاوه بر مقاومت تا پای جان نیروهای یمنی، حوثی‌ها با حملات موشکی و پهپادی به مناطقی از عربستان و امارات متحده عربی و همچنین هدف قرار دادن نفت‌کش‌های سعودی، سرنوشت نبرد الحدیده را پیچیده‌تر از قبل ساخت. علاوه بر ناتوانی طرفین در پیش‌برد جنگ و گزارش سازمان‌ها و نهادهای حقوق بشری و بین‌المللی از وقوع فجایع حقوق بشری در یمن، قتل جمال خاشقجی و چالش‌های حقوق بشری پیش‌آمده پیرامون عربستان سرنوشت جدیدی را برای جنگ یمن رقم زده است. با انعکاس گسترده ماجرای قتل روزنامه‌نگار عربستانی در ترکیه و بسط یافتن بررسی عملکرد حقوق بشری دولت عربستان به جنگ یمن، فشار برای جلوگیری از جنگ در یمن و قطع فروش سلاح به عربستان در افکار عمومی شدت گرفت. در همان هفته‌های آغازین، با شدت گرفتن تهدید سناتورهای آمریکایی برای لغو سوخت‌رسانی به ائتلاف تحت رهبری سعودی‌ها، نیروی هوایی عربستان به طور داوطلبانه خواستار توقف سوخت‌رسانی آمریکا

برگشت به سوئد اعلام کرده‌است و نسبت به کنفرانس ژنو - که در شهریور سال جاری برگزار شد- مسائل تامین آتش‌بس و ارسال کمک‌های بشردوستانه را مطرح نکرده است. هرچند که از آغاز جنگ کنفرانس‌های صلح متعددی برگزار شده است اما هر کدام به سبب نقض پیمان ائتلاف سعودی و شکستن آتش‌بس، از رسیدن به فرجام نهایی و برقراری صلح بازمانده‌اند.

اما به‌نحوی شرایط دور تازه مذاکرات صلح نسبت به دوره‌های پیشین متفاوت است؛ نخستین بار است که حوثی‌ها به آتش‌بس و برقراری صلح، روی خوش نشان داده‌اند. حوثی‌ها در شرایطی تحت فشار حملات ائتلاف دوام آورده‌اند که رسماً در شرایط فحطی به سر می‌برند و توان مقاومت سه سال گذشته را ندارند. عربستان و ائتلاف عربی نیز وضعیت مناسبی برای ادامه جنگ ندارند. علاوه بر فشار مضاعف بین‌المللی و ناتوانی در تهیه ادوات نظامی، با مشکل تامین هزینه‌های جنگ نیز روبه‌رو هستند. اکنون به‌نوعی پس از ناکامی در تسخیر بندر الحدیده و کشیده شدن جنگ به داخل خاک امارات و عربستان، تمایلی برای ادامه جنگ ندارند.

با شرایط فوق باید در انتظار برگزاری کنفرانس صلح در چند روز آتی بمانیم. بایستی مشاهده کرد که آیا مذاکرات صلح می‌تواند گره کور این مشکل بین‌المللی را حل کند؟

حملات به یمن را در پی داشته‌است، دولت بریتانیا نیز به دنبال تصویب قطع‌نامه‌ای برای ایجاد آتش‌بس دست‌کم دو هفته‌ای در الحدیده است. بنا به اظهارات جرمی هانت، وزیر امور خارجه بریتانیا، مجموعه‌ای از عوامل از جمله خستگی از جنگ، فحطی و فاجعه دیپلماتیک مربوط به دست داشتن یک گروه از مقامات سعودی در قتل جمال خاشقجی، خبرنگار واشنگتن پست، سبب شده‌است که عربستان در جنگ با حوثی‌ها عقب‌نشینی کند. در چنین فضایی با کمک‌رسانی بشردوستانه به یمن، می‌توان حوثی‌ها را برای حضور در کنفرانس صلح یمن ترغیب کرد.

هرچند ۱۴ روز از مطرح شدن پیش‌نویس قطعنامه بریتانیا در شورای امنیت سازمان ملل گذشته و زمان دقیقی برای بررسی آن تعیین نگردیده اما در سرعت یافتن روند برگزاری کنفرانس صلح موثر بوده است. پیش‌تر محمد علی الحوثی -که از تمایل آنان برای کاهش حملات موشکی در صورت کاهش حملات به بندر الحدیده حکایت کرده بود- در توییتی خبر از حضور نیروهای حوثی برای شرکت در کنفرانس صلح سوئد داده است. حضوری که نسبت به دو ماه گذشته با پیش‌شرط‌های کم‌تری همراه است.

محمد عبدالسلام این‌بار پیش‌شرط حضور هیئت حوثی‌ها در کنفرانس صلح را تامین امنیت رفت و

شد؛ اقدامی که با وجود ادعای دولت عربستان مبنی بر توانایی تامین سوخت جنگنده‌های ائتلاف، موجبات کاهش شدت حملات هوایی به الحدیده را فراهم ساخت. افزون بر این اقدام، دولت‌های اروپایی نیز فروش سلاح به عربستان را متوقف ساخته‌اند. کشورهای آلمان، هلند، فنلاند و دانمارک از فروش سلاح به کشورهای عضو ائتلاف عربی خودداری کرده‌اند. در میان شرکای اروپایی ادوات نظامی عربستان، تنها فرانسه هم‌چنان بر فروش سلاح مصمم است. هرچند که نظر سنجی‌ها حاکی از نارضایتی ۷۵ درصدی مردم فرانسه از اقدام اخیر دولت مکرون است و کاخ الیزه نیز در بیانیه‌ای به‌شدت از محمد بن‌سلیمان انتقاد کرده است. موج تحریم فروش سلاح به عربستان، به مهم‌ترین فروشنده تسلیحات دولت سعودی هم رسیده‌است. سنای آمریکا که پیش‌تر در ماه ژوئن سال جاری میلادی با شکست در بررسی علنی فروش سلاح به عربستان روبه‌رو شده بود، اکنون با ۶۷ رای مثبت از هر دو حزب دموکرات و جمهوری‌خواه توانست مجوز بررسی طرح مذکور را اخذ کند. در این میان سخنان دولت‌مردان آمریکایی و اعلام مخالفت دونالد ترامپ، تأثیری در آراء سناتورها نداشته است و بایستی منتظر تصمیم نهایی سنا در این خصوص ماند. پیش‌آمدن این شرایط برای دولت ریاض افت میزان

مجلس تبلور صدای مردم است

توسط شورای نگهبان، با محدودیت دیگری با عنوان شورای عالی نظارت بر مصوبات مجلس با سیاست‌های کلی نظام -که در مجمع تشخیص مصلحت قرار دارد- مواجه شده است. مجمعی که با کارویژه مصلحت‌سنجی ساختار قدرت برای جلوگیری از بن‌بست خواست مجلس و شورای نگهبان طراحی شده است، خود به مانع و محدودیتی بر مجلس بدل می‌شود. این رویکرد به مثابه محدودیت بر ساختارهای دموکراتیک کشور تلقی می‌شود. مجلس به‌مثابه انعکاس حقیقی خواست مردم باید بیانگر تمام طیف‌ها و خواست‌های عمومی یک کشور باشد حال آن‌که با اعمال محدودیت بر فرآیند انتخاب شدن، بخش‌ها و طیف‌های فکری متفاوتی از انعکاس در پارلمان حذف می‌شوند و به تبع آن مصوبات، نظارت‌ها و خواست‌های مطرح‌شده در مجلس با توجه به خواست عمومی صورت نمی‌گیرد. حال باید توجه داشت که با کاهش محدودیت‌های ایدئولوژیک از یک سو و حذف نگاه جناحی و سیاسی از نهادهای فیلترینگ، میزان انتخاب نمایندگان حقیقی را در سیستم جمهوری اسلامی بسترسازی کرد؛ چرا که باید دانست پارلمان یا مجلس تبلور صدای مردم است. صدای مردم، صدای خداست. هیچ‌گاه در جامعه مسلمان، صدای مردم در تعارض با صدای خداوند قرار نمی‌گیرد؛ مگر این‌که امر دین از آن جامعه از میان برود. انتخاب انسان مسلمان در فرآیند هر نوع انتخاباتی، با توجه به پیش‌فرض‌های دینی، انتخابی دینی خواهد بود. تلاش برای ایجاد محدودیت‌های مضاعف، در راستای حمایت از نهاد دینی و ایدئولوژیک نظام خوانده نمی‌شود بلکه حمایت از یک جناح سیاسی در نهاد قدرت خواهد بود. سیستم دموکرات باید اجازه انتخاب آزاد را فراهم سازد تا چرخه انتقال قدرت همواره در سیستم‌هایی چون ایران با دشواری و چالش روبه‌رو نشود.



محمد عثمانی
دکتری اندیشه سیاسی ۹۶

امروزه دموکراسی بهترین شیوه اداره یک حکومت است. البته این گزاره مطلق نیست چرا که از میان روش‌های متفاوت اداره یک حکومت، دموکراسی بهتر از بقیه بوده است. بر این اساس گرایش افکار عمومی ملل مختلف به دموکراسی رو به فزونی است. رویکردهای دموکراتیک انواع متفاوتی دارد؛ اما مهم‌ترین ویژگی یک ساختار دموکراتیک، جابه‌جایی قدرت به صورت مسالمت‌آمیز از طریق انتخابات است. مجلس یکی دیگر از نمادهای ساختارهای دموکراتیک است؛ یعنی علاوه بر جابه‌جایی قدرت از طریق انتخابات، پزواک خواست و اراده عمومی توده‌ها در ساختار مجلس نمایان می‌شود. مردم از طریق انتخابات، مسئولین اجرایی کشور را بر می‌گزینند و این مدیران اجرایی باید در قالب خواست و اراده عمومی به فعالیت بپردازند. انعکاس خواست عمومی یا افکار عمومی را باید در مجلس مشاهده کرد. مردم با انتخاب نمایندگان، خواست و اراده خود را برای محقق شدن به صورت قانون، ممکن می‌کنند. از این منظر سنجش انعکاس خواست مردم در مجلس، محکی برای ارزیابی ساختار از لحاظ دموکرات بودن است؛ هرچه انتخابات آزادانه‌تر باشد، نمایندگان حقیقی مردم به مجلس راه می‌یابند. حال اگر به هر عنوان، فرآیند انتخابات پارلمانی با فیلتر یا مانعی روبه‌رو شود، به همان میزان بخش‌هایی از خواست و اراده عمومی را از انتخاب نمایندگان حقیقی خود بازداشته و در نتیجه مجلس پزواک واقعی خواست مردم نخواهد بود. بر این اساس در ساختارهای دموکراتیک صوری یا شبه‌دموکراسی با پدیده نمایندگان قدرت یا وکیل‌الدوله روبه‌رو هستیم. در این ساختارها به‌جای تقدم خواست و منافع عمومی، خواست و

نفع ارباب قدرت و ساختار قدرت در اولویت قرار می‌گیرد. به هر میزان که خواست و اراده عمومی در ذیل نفع قدرت محو شود، ساختار غیردموکراتیک می‌شود. در سیستم جمهوری اسلامی، با پدیده قدرت دوگانه مواجه هستیم. این دوگانگی منشاء قدرت، سبب پیچیدگی فرآیند جابه‌جایی قدرت شده است؛ نوعی پیچیدگی که در مناسبات انتخابات دموکراتیک، قدرت را با دشواری تبلور خواست مردمی مواجه کرده است. در این ساختار با دو واژه جمهوریت و اسلامی بودن روبه‌رو هستیم؛ یکی منشاء مردمی بودن قدرت و دیگری نماد تبلور اراده خداوند در یک جامعه مسلمان است. بنا بر توجیه ایدئولوژیک -که در مقدمه قانون اساسی کشور هم قید شده است- اسلامیت و جمهوریت دو رکن غیرقابل تغییر در سیستم جمهوری اسلامی است و اسلامیت مقدم بر جمهوریت است؛ یعنی در صورت تعارض، اولویت با اسلامیت نظام است. این اولویت‌بخشی سبب شده است خواست و اراده عمومی با

معیار اسلامی بودن یا نبودن سنجیده شود. هم‌چنین از این ره‌یافت، محدودیت‌هایی بر فرآیند انتخابات عمومی اعمال می‌شود. این محدودیت در دو سطح توسط فیلتر شورای نگهبان انجام می‌شود؛ در سطح اول بر فرآیند انتخاب نمایندگان و در سطح دوم بر مصوبات نمایندگان صورت می‌گیرد. تعهد و تقید به اسلام شرط اساسی و بایسته انتخاب‌شوندگان خواهد بود. این امر نشان‌دهنده قدرت ایدئولوژیک بالای نظام دارد. در ادامه شورای نگهبان تمامی مصوبات مجلس را -که باید طبق خواست و اراده مردم در مجلس تصویب شود- با دو معیار عدم مغایرت یا تضاد با اسلام و قانون اساسی می‌سنجد. این سطح از محدودسازی باعث عدم کارایی حقیقی مجلس در انعکاس افکار عمومی و نمایندگی مردم شده است. هر اندازه بعد ایدئولوژیک قدرت تقویت شود، به همان میزان با کاهش نمایندگی افکار عمومی روبه‌رو می‌شویم. به طور مثال مجلس امروزه علی‌رغم فیلترهای قانونی



به گزارش روابط عمومی دانشگاه فردوسی مشهد؛ یازدهمین جشنواره ملی حرکت، با تقدیر از برگزارکنان در بخش های انجمن های علمی برتر، دانشگاه های برتر در حوزه علمکرد انجمن های علمی، اتحادیه های انجمن های علمی و بخش بین الملل، به کار خود پایان داد. مراسم اختتامیه یازدهمین جشنواره ملی آثار و دستاوردهای علمی دانشجویی (حرکت) با حضور دکتر غفاری، معاون فرهنگی و اجتماعی وزارت علوم، تحقیقات و فناوری و جمعی از مسئولان در دانشگاه اصفهان برگزار شد. در این جشنواره، انجمن های علمی دانشگاه فردوسی مشهد موفق به کسب ۱۳ عنوان برتر و شایسته تقدیر شدند.

زهرا سادات داودی مقدم
کارشناسی علوم تربیتی ۹۶



پیش گزارش: تولید علم و توسعه علمی نقش عمده ای در توسعه همه جانبه و پایدار کشورها ایفا می کند. از عناصر اصلی و زیربنایی در تولید علم، مفهوم اجتماع علمی و وجود روابط تعاملات فکری و تخصصی میان اعضای آن است. مفهوم اجتماع علمی، مناسبات اجتماعی عمیق، اعتماد، هویت ارزش، کنش های روزمره همبستگی و انسجام گروهی را در نهاد علم و نقش آن ها را در تولید علمی مورد بررسی قرار می دهد. بدین منظور برنامه ای با عنوان «علم در جوامع بدون اجتماع علمی» در روز شنبه بیست و ششم آبان ماه با حضور دکتر رضا منصوری، فیزیک دان ایرانی و استاد دانشکده فیزیک دانشگاه صنعتی شریف، در تالار دکتر سعادت دانشکده علوم پایه دانشگاه فردوسی مشهد به همت سازمان دانشجویان جهاد دانشگاهی برگزار شد که در ادامه به شرح مختصری از برنامه پرداخته می شود.

در این مراسم ابتدا دکتر رضا منصوری تصریح کرد: «در آغاز باید عنوان را بازگو کنیم. این صحبت ها را باید یک فیزیک دان مطرح کند؛ چرا که برای سایر افراد امکان پذیر نیست. قرار نیست درباره فیزیک سخن بگویم اما مسائلی را خواهم گفت که با بیش از پنجاه سال سابقه کار دانشگاهی تا به حال در فضای دانشگاهی مطرح نشده است. «علم در جوامع بدون اجتماع علمی» یعنی همان جوامعی که اجتماع علمی ندارند. اجتماعی علمی در علم جامعه شناسی (community) است که جامعه شناسان معتقدند نباید community را جامعه مطلق معنا کرد. اما گاهی به اشتباه community را اجتماع معنا کرده و بدیع فرض می کنیم. اما افراد بسیاری در مطالعات جامعه شناسی علم، درباره چگونه پدید آبی علم، اجتماع علمی را مشابه به کار برده اند. بنابراین فرض می کنیم در ایران هم اجتماع علمی داریم مانند این که به اشتباه می گوئیم اجتماع دانشگاهیان در واقع جامعه یا گروهی از دانشگاهیان هستند. هم چنین در چندین سال گذشته، سؤال مطرح شده در یک پروژه تحقیقاتی گسترده - که توسط دکتر سخاوند، استاد جامعه شناسی پاریس، صورت گرفت - این بود که آیا در ایران اجتماع علمی وجود دارد؟ بر طبق تحقیقات صورت گرفته نتیجه این بود که در ایران هنوز اجتماع علمی جز در برخی رشته های

علم در اجتماع بدون جامعه علمی

بودند اما حقیقت امر این است اگر در جامعه های ما باشیم که در آن اجتماع علمی وجود داشته باشد نباید این گونه اعمال صورت پذیرد. اکنون چرا به چنین وضعیتی دچار شده ایم؟ شاید به گونه ای طبق «آیین محموله ای» پیش می رویم؛ انجام کاری بدون اطلاع کافی از هدف آن، طبق روال و تقلید، استاد در کلاس حاضر می شود و تدریس می کند به دلیل این که می داند در آمریکا هم صرفاً این کار صورت می گیرد. اما منظور از علم آن چیزی است که به معنای مدرن یک پدیده اجتماعی و یک فرآیند است و از این رو از اجتماع کنشگران فعال در عرصه علم به نام اجتماع علمی یاد می شود؛ مجموعه افرادی که ابزار و تفکر مدرن را می شناسند و با این روش ها کار کرده و با یکدیگر سخن می گویند. در اجتماع علمی دو مؤلفه اساسی وجود دارد؛ گفتمان علم و انواع گفت وگوها و ارتباطات. گفتمان علمی در ایران به هیچ وجه وجود ندارد. اگرچه مجلات و مقالات و کنفرانس ها وجود دارند اما به راحتی می توان گفت که به گونه ای تمرینی صورت می پذیرد. علت برگزاری همایش ها در ایران غالباً برای ارتقاء سطح علمی اساتید است و اکثر دانشجویان نیز مشغول امور شخصی خود می شوند. افراد چگونه در اجتماع علمی با دیگران ارتباط برقرار می کنند؟ یکی از این نهادها انجمن های علمی هستند که تسهیل گر این ارتباط علمی با سایرین هستند. مبلغی که ایران برای تحقیق و توسعه در یک سال هزینه می کند، یک هزارم در دنیا است. در آمریکا ششصد میلیارد دلار پول صرف تحقیق و توسعه می شود حال آن که در ایران پنج هزار میلیارد تومان صرف تحقیق و توسعه می شود که در واقع ناچیز است. نکته دیگر این است که اعتبار در اجتماع علمی را در ایران از طریق نهادهای سیاسی کسب می کنیم. برای مثال من به عنوان استاد، در واقع اعتبار علمی خود را در اختیار دانشگاه قرار می دهم نه اینکه اعتبار از دانشگاه کسب کنم. اما در ایران می گوئیم مفتخریم به این که عضو هیئت علمی دانشگاه هستیم. این عمل کاملاً برخلاف اجتماع علمی است. علم به معنای امروزی تنها در اجتماع علمی معنا پیدا می کند. در جایی مثل ایران که اجتماع علمی نیست، علم هم بی معنا می شود. در واقع ما دانش را در دانشگاه منتقل می کنیم؛ یعنی نتیجه مکتوب یک فرآیند طولانی مدت در کتب قرار گرفته است. در ایران تنها نقد علمی را داریم که توسط افراد دیگری

خاص هم چون شیمی - که پیش زمینه ای برای آن فراهم شده است - صورت نگرفته است. وی گفت: «ما در ایران اجتماع علمی نداریم و اشتباهات بسیاری را مرتکب می شویم؛ زیرا خود را با کشورهایی مقایسه می کنیم که دارای اجتماع علمی اند یا به کشورهایی که اجتماع علمی دارند هم چون سنگاپور، اتریش و سوئیس متصل اند اما در حال حاضر کشور ایران هیچ یک از شرایط مورد نیاز را ندارد. لذا نه خودمان اجتماع علمی داریم و نه با کشوری که اجتماع علمی دارد ارتباط داریم». او این سوال را مطرح کرد که آیا با شرایط موجود در ایران هم امکان سیاست گذاری علمی وجود دارد؟ دکتر منصوری ادامه داد که می توانیم از واژه انتقال استفاده کنیم زیرا ما دانش را انتقال می دهیم. هم چنین خاطر نشان کرد: «حدوداً یک سال قبل در یک برنامه رادیویی دعوت شدم و از من انتظار انتقاد از موضوع خرید مقالات و پایان نامه های دانشگاهی را داشتند. اما به آنان گفتم چه مورد خاصی وجود دارد وقتی هم دانشجو بر عدم تلاش و هم خانواده بابت پول پرداختی رضایت دارد، هم استاد پایان نامه بررسی نشده را تأیید می کند و هم رئیس دانشگاه از افزایش آمار دانشجویان دانش آموخته رضایت دارد. پس هر گاه تمام اقرارد دست اندر کار امری موافق باشند، نمی توان به چنین مضمونی نقد وارد کرد و ما هرگز نمی توانیم این اتفاق را در جامعه های مثل آلمان و آمریکا تصور کنیم». وی در ادامه گفت: «در ایران هر ساله یک میلیون دانشجو با مدرک کارشناسی، سیصد هزار با مدرک کارشناسی ارشد و سی هزار دانشجو دوره دکتری دانش آموخته می شوند». هم چنین خاطر نشان کرد که آیا برای همه این فارغ التحصیلان اشتغال وجود دارد؟ در تمام دوره های دانش آموختگان، تنها شاید ده درصد افراد جذب بازار کار شوند و نود درصد دیگر بیکار می مانند. برخی اساتید دانشگاه تهران دارای صد و بیست نفر دانشجویی تحصیلات تکمیلی می باشند. چندین دانشجو در دانشگاه علوم پزشکی ایران با پرداخت مبلغ توافقی به برخی اساتید خواستار نوشتن پایان نامه توسط استاد بودند. اما در کشوری مثل آمریکا خرید و فروش سایر ملزومات آزاد است اما هرگز در موارد پژوهشی چنین اتفاقی نخواهد افتاد و به جز موارد استثناء کاملاً دور از تصور است. او هم چنین گفت: «همکاران من در رشته فیزیک چندین سال قبل در وزارت علوم در پی تصویب قانونی برای جلوگیری از این گونه اعمال

دروغ و هیاهو برای «هیچ»

حواشی حضور آخوندی در مشهد

پای تلفن اطلاع می دادند که آخوندی از در دیگری خارج خواهد شد و این افراد نیز دوان دوان خود را به در مذکور می رساندند! مشخص نیست که چرا عده ای قصد برهم زنی جو یک همایش بین المللی را داشته اند. این برنامه به هیچ عنوان سیاسی نبود و تحت عنوان یک همایش علمی بین المللی برگزار می شد و اگر نیست شوم این عده محقق می شد، مشخص نیست که چه کسی پاسخگوی اعتبار از دست رفته دانشگاه فردوسی در پیشگاه میهمانان بین المللی و برجسته داخلی می بود.

می دانیم که برگزاری تجمع دانشجویی مطابق منشور حقوق دانشجویی مجاز است اما آیا این تجمع بایستی به چنین نحوی و به قصد ایجاد بلوا صورت بگیرد؟ چگونه حراست دانشگاه فردوسی با حضور در هر تجمع صنفی و نه سیاسی، به تجمع کنندگان هشدار می دهد که مجوز لازم اخذ نشده و به حضور در کمیته انضباطی اذتار می دهد. اما در تجمعات طیفی خاص، منفعلانه عمل کرده و برای جلوگیری از بلوا، مجبور به خارج کردن مهمانی چون عباس آخوندی از در کلینیک حقوقی دانشکده می شود؟ اینها پرسش هایی است که دانشگاه فردوسی بایستی برای پاسخ به آن بکوشد.

نه اعتبار دانشگاه و نه دانشجو هیچ گاه نبایستی بازیچه مقاصد پلید سیاسی قرار گیرند. مشخص نیست که تخریب آخوندی چه فایده ای نصیب این گروه از دانشجویان می کرده که برهم خوردن همایش بزرگی چون گرمی داشت خواجه نظام الملک در برابر آن مسئله ای محسوب نمی شده است. از سویی مشخص نیست که با چنین بی برنامگی ها و انفعال نیروهای انتظامات دانشگاه جانی برای برگزاری همایش های علمی و نه سیاسی و اجتماعی باقی خواهد ماند؟

روزی که آخوندی از حاکمیت قانون برای کنترل قدرت افراد حاکمه سخن می گفت، شاهد زیر پا گذاشتن قانون بودیم. راه دوری نباید رفت، مشکلات امروزی ریشه در همین پارادوکس ها دارد.

مسئله ای که کم و بیش در رسانه های نزدیک به طیف خبرگزاری دانشجو مسبوق به سابقه است. اما آنچه ذکر شد تنها حاشیه حضور عباس آخوندی در دانشگاه فردوسی نبود. با وجود آنکه حضور وی تا لحظات آخر قطعی نبوده و در تبلیغات همایش، اسمی از وی برده نشده بود. اما گویی آنان از پیش، از حضور و زمان سخنرانی وی اطلاع دقیقی داشته اند. از ابتدای سخنرانی آخوندی تعدد انگشت شمار به داخل سالن آمده و با در دست داشتن پلاکاردهایی قصد ایجاد آشوب داشتند که با حضور عوامل اجرایی همایش، موضوع فیصله یافت. با سماجت فراوان، تعدادی قلیل و کمتر از انگشتان یک دست، بیرون در اصلی تالار ایستادند تا حتماً آخوندی آنان را ببیند و اعتراضشان نسبت به حضورش در مشهد، به سمع و نظر او برسد. با وجود تعدد درهای خروجی دانشکده، کار این گروه قلیل نیز سخت بود. گاهی



علیرضا میردیده
کارشناسی اقتصاد ۹۵



عباس آخوندی، وزیر سابق مسکن شهرسازی برای همایش بین المللی خواجه نظام الملک در مشهد حضور یافت و حاشیه های بسیاری هم به وجود آورد. از انتشار اخبار کذب مبنی بر تحریم سخنرانی آخوندی توسط دانشجویان تا تجمع اعتراضی اندک، برنامه ای بود که برخی برای استقبال از او تدارک دیده بودند؛ اتفاقی که نه در شان دانشگاه و نه پاسخی به زحمات عوامل این همایش بزرگ بین المللی بود. خبری که گویی شروع یک جنجال بود: «استقبال اندک دانشجویان دانشکده فردوسی از همایشی که آخوندی سخنران آن بود». شرح عکسی که آخوندی را در میان سالن همایشی با صندلی های خالی نشان می دهد. این خبر خیلی سریع بر روی خروجی بسیاری از خبرگزاری ها قرار گرفت، غافل از این که اصل خبر یک دروغ رسانه ای بزرگ بود که با شیطنت تنظیم شده بود. صبح روز چهارشنبه ۳۰ آبان ماه، عباس آخوندی به عنوان مهمان همایش بین المللی خواجه نظام الملک طوسی در دانشگاه فردوسی برای ایراد سخنرانی افتتاحیه حضور یافته بود. چند دقیقه قبل از ساعت یازده کانال خبرگزاری دانشجو عکس و شرح مذکور را منتشر می کند. عکس در حالتی گرفته شده بود که حاضرین در همایش پس از برگزاری مراسم افتتاحیه برای صرف پذیرایی و استراحت به لابی تالار فارابی دانشکده علوم اداری و اقتصادی رفته بودند و آخوندی بنا به تجمع تعداد اندکی از دانشجویان و فعالان بسیج دانشجویی دانشگاه فردوسی، ماندن درون تالار را ترجیح داده بود.

استیبا فاحش و به دور از اصول خبرنگاری، خبرگزاری دانشجو جایی بر ملا می شود که اندکی پس از ساعت یازده خبرگزاری صدا و سیما با پوشش مراسم و درج عکسی از سخنرانی آخوندی، حضور متعدد دانشجویان و اساتید در سالن

هراس دانشجویان از ابراز عقیده آزادانه در کرسی‌های آزاد اندیشی



دکتر فرزین حلب‌چی، معاون دانشجویی و فرهنگی دانشگاه علوم پزشکی تهران، با اشاره به وضعیت برگزاری کرسی‌های آزاداندیشی در دانشگاه گفت: معتمد نباید برگزاری کرسی‌های آزاد اندیشی حالت اداری و فرمایشی پیدا کند و برگزاری و نوع موضوع کرسی‌های آزاداندیشی باید توسط دانشجویان هدایت شود.

وی با بیان اینکه محدودیتی در موضوعات برگزاری کرسی‌های آزاد اندیشی در دانشگاه وجود ندارد، اظهار کرد: متأسفانه یکی از مشکلات کرسی‌ها، ترس از ابراز عقیده آزادانه دانشجویان و عدم احساس امنیت بعد از بیان عقیده است؛ در حالی که مسئولین دانشگاه هیچ‌گونه مشکلی در خصوص بیان آزادانه و ارائه دیدگاه‌های دانشجویان در کرسی‌های آزاد اندیشی ندارند و از دانشجویان حمایت خواهیم کرد.

تبارشناسی فقدان جنبش دانشجویی از حوزه عمومی جامعه ایران

یکی از مهم‌ترین جریان‌های فکری جهان معاصر (مکتب فرانکفورت یا انتقادی) بود. این جنبش از نظر تئوریک به‌طور مستقیم تحت‌تأثیر نظریات هربرت مارکوزه، از مهم‌ترین اندیشمندان و فیلسوفان مکتب انتقادی قرار داشت، به‌طوری‌که مارکوزه از منظر فکری و تئوریک با نظریه انسان تک‌ساحتی خود این جنبش اجتماعی قدرتمند را نه تنها در فرانسه بلکه در کشورهای دیگر نظیر آلمان و آمریکا رهبری می‌کرد. این در حالی است که جنبش دانشجویی ایران جز در مقاطع کوتاهی در قالب حلقه‌های فکری و مطالعاتی نظیر دهه ۷۰ خورشیدی و اوایل دهه ۸۰ به امر مطالعه نظری آن‌قدر جدی نپرداخت تا جایی که که همین مسئله در مقاطع حساس تاریخی در حوزه عمل اجتماعی و اقدام سیاسی، جنبش را وارد بحران نظری و عملی کرد. شاید اوج فقر تئوریک جنبش دانشجویی ایران را بتوان در بی‌عملی سیاسی و استیصال این جریان در چگونگی مواجهه با سناریوهایی دید که جناح مقابل این نیروهای اصیل دانشجویی از تیر ۷۸ تا تیر ۸۴ برای جنبش مذکور رقم زد. در این میان تلاش جناح حاکم در قطع ارتباط بدنه جریان دانشجویی با همان معدود نظریه‌پردازان حوزه علوم سیاسی و اجتماعی از طریق اخراج آنان و به تبع آن مهاجرت اجباری بخشی از این افراد و یا ممانعت از برگزاری جلسات با انسداد سیاسی فضای دانشگاه بی‌تأثیر در امر فقر نظری این جنبش نبوده است. در این زمان بخشی از نیروهای جنبش دانشجویی به نهادهای سیاسی جامعه مدنی نظیر احزاب و اصناف -که خود ساختاری در برابر بی‌ساختاری جنبش دانشجویی بودند- پیوستند و درحالی‌که در بعضی زمینه‌ها از جمله طرح مطالبات مدنی اشتراکاتی داشتند اما از نظر ماهوی متفاوت بودند. همین امر سبب شد ضربه دیگری بر پیکره این جنبش اجتماعی وارد شود. در واقع اوج بوروکراتیزه‌شدن جنبش دانشجویی را باید در جذب و ادغام بخشی از این نیروها در ساختار سیاسی قدرت جست‌وجو کرد؛ چرا که این امر باعث جدایی هرچه بیشتر نیروهای این جنبش از آرمان‌خواهی و تعهد به خواست‌های جامعه شد. پیامد فقر تئوریک و بوروکراتیزه‌شده بخشی از جنبش دانشجویی، غفلت از تحولات سیاسی بعدی جامعه و عدم آمادگی نظری و عملی در مواجهه با تحولات سیاسی جناح مخالف این جنبش بود. در همین راستا بزرگ‌ترین چالش جدی در برابر جنبش دانشجویی ایران زمانی به وقوع پیوست

ایران دامن زده و نفس جامعه را به شماره انداخته است، فقدان یک نیروی رهایی‌بخش اجتماعی -که ذاتاً فارغ از هرگونه اهداف منفعت‌طلبانه و گروهی و جناحی باشد- در عرصه کشور به‌ویژه در میانه رخداد‌های یک‌ساله اخیر -که منجر به شورش‌های اجتماعی فراوانی شده است- محسوس است؛ از جمله جنبش فرودستان که در پی خواسته به‌حق و قابل احترام معیشت و نان در برابر ناکارآمدی بخشی از سیستم دست به اعتراض سراسری زده‌اند. باز هم غیبت جنبش دانشجویی در قامت نیروی اجتماعی -که حامل نظریه سیاسی است و بر این اساس توان راهبری استراتژیک این جنبش مردمی را دارد- کاملاً مشهود است. قطعاً اگر همانند گذشته نه‌چندان دور جامعه مدنی ایران نیرویی پرتوان نظیر جنبش دانشجویی را در این روزهای سرنوشت‌ساز در میان خود داشت، گذار از این مرحله دشوار با کم‌ترین هزینه سیاسی و اجتماعی قابل تصور و امکان بود. هرچند گاهی صدایی ضعیف در حمایت از جنبش کارگری این روزهای ایران به گوش می‌رسد که این امر خود تأثیر بسزایی بر چگونگی مواجهه صاحبان ثروت و قدرت با اعتراض مسالمت‌آمیز کارگران نیشکر هفت تپه داشته است. حال آیا اگر این صدای به‌حق اما ضعیف به یک جریان قوی دانشجویی عدالت‌طلب در سراسر کشور بدل می‌شد، کارگران برای دفاع از حق مشروع خود (حق نان و معیشت) -که حقی غیرقابل انکار در قاموس همه جریان‌های سیاسی است- سر از ناکجاآباد در می‌آوردند؟ در این میان به نظر می‌رسد چند عامل باعث فروکاهش و حذف تدریجی این نیروی اجتماعی قدرتمند از صحنه سیاسی امروز ایران شده است؛ عواملی نظیر فقر تئوریک، بوروکراتیزه شدن، گسست نسلی، تغییر اجتماعی، فشار و انسداد سیاسی از مهم‌ترین مولفه‌های این وضعیت است که در ادامه به‌طور جداگانه به هریک از این عوامل پرداخته خواهد شد. رنجی که جریان دانشجویی از منظر فقر نظری و تئوریک می‌برد، در عدم تحرک و پویایی این جریان تأثیر گذار بوده است. بی‌شک امکان رهایی در مقام دانایی نهفته است! در واقع به‌خاطر عدم آگاهی، با وضعیتی که در آن قرار گرفته است مانوس شده و خو گرفته است و بر همین اساس نیازی به تغییر وضعیت اسفناک موجود از منظر اجتماعی و سیاسی نمی‌بیند. در مقام مقایسه -هرچند که قیاسی مع‌الفارق است- جنبش دانشجویی ماه می ۱۹۶۸ فرانسه برخلاف جنبش دانشجویی ایران مبتنی بر نظریات



محمد رضا صادقی رضوانی
دکتری علوم سیاسی ۹۵

غیبت و حذف جنبش دانشجویی به‌عنوان یک جریان قوی اجتماعی از عرصه عمومی و مدنی در میان تحولات سریع سیاسی و اجتماعی جامعه ایران در یک دهه اخیر، مسئله‌ای قابل تأمل و بررسی است؛ چرا که در طول تاریخ معاصر ایران همواره در کنار سایر جنبش‌های اجتماعی همانند جنبش کارگری، جنبش چریکی و جنبش زنان در حوزه سیاسی بسیار موثر و حتی دوران‌ساز بوده است. بر این اساس قوت و ضعف و حذف این نیروی عظیم اجتماعی از حوزه عمومی جامعه ایران می‌تواند تبعات و پیامدهای سیاسی و اجتماعی فراوانی به دنبال داشته باشد. این جنبش در چند دهه اخیر چون میزان‌الحراره و دماسنج تحولات اجتماعی و سیاسی ایران نقش بزرگی ایفا کرده است؛ هرگاه جامعه ایرانی تحت تأثیر عوامل داخلی و خارجی به سمت نوعی رخوت و خودگی متمایل شده است، جنبش دانشجویی در مقام وجدان بیدار جامعه بی‌محابا بر تن این اجتماع خواب‌زده و غافل از تحولات نهم‌بازده و بانگ رهایی برآورده است. با نگاهی گذرا به تاریخ سیاسی معاصر ایران می‌توان شواهد این مدعا را به وضوح مشاهده کرد. در مقاطع خاصی از تاریخ توان و قوت این جنبش به حدی است که در قامت یک نیروی سیاسی موثر قادر است در کنار دیگر نیروهای سیاسی و نهادینه نظیر احزاب و تشکلهای صنعتی در برهه‌ای از دهه ۷۰ خورشیدی نامزدی به انتخابات ریاست جمهوری معرفی کند که با بیشترین آراء ممکن در مقابل نامزدی با پشتوانه همه نیروهای پیدا و پنهان سیاسی و اقتصادی به پیروزی دست یابد. این قدرت‌نمایی‌ها در بزنگاه‌های تاریخی نظیر کودتا، انقلاب و جنگ کم‌شمار نیستند. در دوران جنگ تحمیلی بخش مهمی از نیروهایی که بدون هراس و از سر اخلاص و وطن‌دوستی در جبهه‌ها حضور یافتند و فارغ از هر رنگ و لعاب سیاسی از مرزهای ملی، آیینی این کشور دفاع کردند، برآمده از بدنه جنبش دانشجویی بودند. بر این مبنا به نظر فقدان این وجدان بیدار و ذهن پویا، مهم‌ترین پیامد و خسران غیبت این جنبش از حوزه عمومی در دورانی است که بار دیگر جامعه ایران در حال گذر از یک گذرگاه دیگر تاریخی است. در روزهای که فشار نیروهای خارجی و خطاهای استراتژیک عمدی و غیرعمدی نیروهای داخلی به التهاب و بحران اقتصادی، اجتماعی و سیاسی در

من متهم می‌کنم! خود و یاران دبستانی‌ام را!

ادامه از صفحه ۱

نگاشته شده است. پرسشی که در هنگام مطالعه این اثر -همانند سایر آثار فلسفی گذشته- با آن مواجه می‌شویم، این است که چگونه باید با این متن روبرو شد؟ پاسخ تاریخی به ما می‌گوید که ما باید این حقیقت را که «مسئله تقصیر» در دورانی بسیار متفاوت از دوران ما -چه از لحاظ سیاسی و چه از لحاظ فکری- قرار گرفته است، جدی بگیریم و تنها بکشیم تا دریابیم چگونه نظرات یاسپرس با نظرات سیاسی دوره خود ربط پیدا می‌کند نه این‌که درصدد برآیم تا دغدغه او را به مسائل امروز پیوند بزنیم. اما رویکرد فلسفی ما را دعوت می‌کند که گفتار یاسپرس را از زمینه هفتاد سال پیش آن جدا کنیم و دغدغه و نظرات او را در موضوعات امروزی مورد بررسی قرار دهیم. در واقع رویکرد فلسفی مبتنی بر این نکته است که می‌توان میان مسائل سیاسی در گذر زمان، شباهت‌های کلی یافت و به آن اندیشید. در نوشتار پیش‌رو نیز به همین ترتیب «مسئله تقصیر» را به بحث گذاشته‌ام. توضیح آن که بسیاری از دانشجویان هم‌نظر با سایر شهروندان، نسبت به وضعیت کنونی، اعتراض دارند اما بدون هیچ‌گونه کنشی خاص، به زندگی خود ادامه می‌دهند. اما آیا دانشجویانی که از وضعیت کنونی به تنگ آمده‌اند تا کنون با این پرسش مواجه شده‌اند که خود در وضعیت نامناسب کنونی چه سهمی دارند؟ آیا اساساً برای خود نقش و سهمی قائل‌اند؟ اگرچه نمی‌توان تجربه زیسته روزمره‌ام را به کل تعمیم دهم اما در برخورد با عمده دانشجویان به این دریافت رسیده‌ام که نه‌تنها دانشجویان در وضعیت کنونی سهمی برای خود قائل نیستند و صرفاً با تمایز میان خود و مسئولان و مدیران، روزگار می‌گذرانند، بلکه اساساً با این پرسش

بی‌توجه به آن که شرایط کشور به گونه‌ای تحول یافته است که دیگر احیای مسیر پیموده‌شده نه تنها مطلوب بلکه دیگر حتی ممکن نیست و فقط هزینه‌های مختلف به دنبال دارد. در رویکرد اکثریت نیز زندگی خوش‌باشانه و بیگانگی سیاسی، نتیجه‌ای جز بی‌مسئولیتی و بی‌سوادی سیاسی به دنبال ندارد. بسیاری از اندیشه‌های مخربی که امروزه در جامعه ایران سرگردان است و متأسفانه از سوی برخی دانشجویان مورد استقبال قرار می‌گیرد - اما هنوز جدی گرفته نمی‌شود - ناشی از همین بی‌سوادی سیاسی است. در شرایط نامطلوب کنونی، بسیاری از افراد، یک فرد یا گروه خود‌کامه را طلب می‌کنند تا با تکان دادن عصای جادویی خود، در یک لحظه تمام مشکلات را برطرف کند؛ این همان وضعیتی است که اندیشه‌های سلطنت‌طلبانه که مدت‌ها پیش ملت ایران از شر آن رهایی یافته‌است، در قالب رنگ و بویی جدید به جامعه عرضه و متأسفانه از جانب برخی مورد استقبال قرار می‌گیرد. در وضعیت کنونی، وظیفه هر دانشجوی این است که در وهله نخست بپذیرد در وضعیت نامطلوب کنونی ایران سهمی است و نمی‌تواند از مسئولیت سیاسی خود شانه خالی کند حتی اگر انزوای سیاسی در پیش بگیرد و در مرحله بعد برای مقابله با اندیشه‌های خطرناکی که هم‌چون غده‌های سرطانی رشد می‌کند -نظیر اندیشه‌های سلطنت‌طلبانه- بدون درگیری عملی در سیاست، به تبیین ساختار واقعی آن بپردازد و با وجود تمامی تفاوت‌ها، در فضای گفت‌وگو به نقد و بررسی علمی آن‌چه در جامعه در جریان است بپردازد. آگاهی و اقدامات فردی حتی بدون اصلاحات عملی فوری، حداقل این فایده را دارد که در درازمدت به افکار عمومی آموزش می‌دهد و این خود، کم‌دست‌اوردی نیست چرا که آموزش در واقع، خود سیاست است.

و این مهم را در متن فعالیت‌های خود قرار دهند. در واقع دانشجویان با توجه به نهادی که در آن قرار دارند یعنی دانشگاه، باید حرکتی روشمند و تدبیر عقلانی را برای ترسیم حقیقت دنبال کنند؛ چرا که حقیقت هم‌چون کلاسی حاضر و آماده در دانشگاه نیست. جریان دانشجویی در ایران، از ابتدا تا کنون، در این مسیر حرکت نکرده است و کارنامه آن در دوره‌های قرین افراط و در دوره‌ای قرین تقریب سیاسی است. در دهه‌های گذشته فعالین دانشجویی مهم‌ترین کنشگران سیاسی محسوب می‌شدند و با درگیری عملی سیاست به طرق مختلف، هزینه‌های بسیاری را پرداخت کردند به گونه‌ای که رد پای آنان در تمامی اتفاقات مهم سیاسی نظیر کودتای ۲۸ مرداد، انقلاب اسلامی، جنبش دوم خرداد، اعتراضات انتخابات ۸۸، اعتراضات دی‌ماه ۹۶ و... قابل مشاهده است. اما آن‌چه امروزه گریبان‌گیر عموم دانشجویان شده است، نوعی زیست خوش‌باشانه است که بی‌توجه به آن‌چه در عرصه سیاسی می‌گذرد، ایام دانشجویی را سپری می‌کنند و برای فرار از بسیاری ناملایمات زندگی، چند صباحی را در سایبان دانشگاه خوش می‌گذرانند. در واقع عموم دانشجویان در عسرت به سر می‌برند، آنان دوست ندارند چیزی در باب تقصیر یا گذشته‌شان بشنوند و تنها می‌خواهند این ایام سخت سپری شود و زندگی کنند بدون آن که بیاندیشند. بدین ترتیب در میان تعداد قلیلی از دانشجویان امروز، شاهد مداخله مستقیم آنان در سیاست هستیم و از سوی دیگر در میان تعداد کثیری از دانشجویان، بی‌توجهی به سیاست به منزله یک ارزش بدل شده است! هر دو رویکرد اقلیت و اکثریت دانشجویان، دارای پیامدهای سیاسی نامطلوب است. در رویکرد اقلیت، دانشجویان با پیش چشم داشتن گذشته، با حسرت و حسی نوستالوژیک گام گذاشتن در مسیر پیشین را یگانه مسیر درست جریان دانشجویی می‌دانند

بیگانه‌اند. عمده دانشجویان حتی با افتخار اعلام می‌کنند که با سیاست کاری ندارند و کاملاً غیرسیاسی‌اند و از این روی بی‌توجه به آن‌چه در جریان است، زندگی فارغ از سیاست را سپری می‌کنند و بنابراین از هر تقصیری معاف‌اند. اما باید متذکر شد که تحت هر شرایطی مسئولیت سیاسی متوجه همه ما است، چرا که همه ما تحت لوای همین حکومت زندگی می‌کنیم و اصولاً در جوامع مدرن چنین با پس کشیدن‌هایی بی‌معناست. ممکن است دانشجویی بخواهد هیچ‌گونه مشارکت سیاسی نداشته باشد، او می‌تواند چنین کند، اما با این حال مسئولیت سیاسی از او به عنوان شهروندی که تحت لوای حکومت زندگی می‌کند، سلب نمی‌شود. در واقع تقصیر سیاسی در اعمال دولت‌مردان و در این واقعیت نهفته است که من در مقام شهروند ناگزیرم پیامدهای اعمال حکومت را متحمل شوم و روزگار را در سایه تصمیمات آن سپری کنم. بدین ترتیب تک‌تک افراد در نحوه حاکمیت حکومت مسئول‌اند.

آگاهی از تقصیر، آگاهی از اتحاد و مسئول بودن را به دنبال دارد، در نتیجه قبول تقصیر تنها گام نخست است و در مرحله بعد باید دست به احیای همه‌جانبه خود و تغییر بنیادین آگاهی زد. این احیا باید از نهادهای فرهنگی آغاز شود و مهم‌ترین نهاد فرهنگی نیز دانشگاه است. از این روی است که نهاد دانشگاه اهمیت سیاسی و اجتماعی می‌یابد و دانشجویان با سیاست پیوند دوجندان می‌یابند. اما پیوند دانشجویان با سیاست به معنی آن نیست که عملاً درگیر حوادث سیاسی روز شوند؛ در واقع دانشجویان نه باید درصدد واکنش رادیکال به اعمال حکومت برآیند و نه تمجید این اعمال، بلکه تنها باید به تبیین ساختار واقعی سیاست‌ها و اعمال حکومت از حیث علمی بپردازند

دانشگاه نباید خود را جدای از مسائل کشور بداند

حجت‌الاسلام سعید صفی، مسئول نهاد مقام معظم رهبری در دانشگاه شهرکرد گفت: دانشگاه نباید خود را جدای از مسائل کشور بداند و لازم است چالش‌های کشور برای دانشگاه مسائل حقیقی و واقعی باشند. وی افزود: جنبش دانشجویی در طول حیات خود هیچ گاه از رسالتی که بر عهده داشت از خط و مشی خود عقب‌نشینی نکرد و رسالت خود را همیشه پیامبرگونه انجام داد. حجت‌الاسلام صفی گفت: لازم است تمام دانشجویان و دانشگاهیان سیر تاریخی ۱۶ آذر را مرور کنند تا برای همیشه به‌دهن‌ها بماند که چه مسیری را دانشجویان قبل از انقلاب ترسیم کردند. وی گفت: امروز راه برون‌رفت از مشکلات کشور، تنها با وجود اساتید و دانشجویانی است که در دانشگاه‌ها قله‌های علمی را طی کرده و از این مسیر عبور می‌کنند. حجت‌الاسلام صفی ادامه داد: دانشجویان نباید بی‌هویتی و ناامیدی را در نظر بگیرند و باید بدانند که آینده کشور و مملکت و حتی آینده منطقه و جهان اسلام از آن دانشجویانی است که در دانشگاه‌های کشور تحصیل می‌کنند.

سیّالیت جنبش دانشجویی وکنشگری مدنی

فعال در حوزه عمومی را از خود نشان می‌داد. اما در دولت اصلاحات، جنبش دانشجویی به سبب نزدیکی بیش از حد به قدرت و حوادث متعددی که به دنبال آن پیش آمد، انشقاقی بزرگ را تجربه کرد که ضربه مهلکی بر پیکره آن بود. در دولت نهم نیز با امنیتی شدن فضای دانشگاه‌ها، تعطیلی و بسته شدن بسیاری از دفاتر انجمن‌های اسلامی، توقیف گسترده نشریات دانشجویی، احضار دانشجویان به کمیته‌های انضباطی، اخراج دانشجویان و… لطمات جبران‌ناپذیری به جنبش دانشجویی وارد شد. با افزایش هزینه فعالیت دانشجویی در این ایام، دیگر کمتر کسی جرأت ابراز وجود داشت و در نتیجه به میزان قابل توجهی از اثرگذاری جنبش دانشجویی در عرصه سیاسی و اجتماعی کشور کاسته شد. با روی کار آمدن دولت حسن روحانی، جنبش دانشجویی جان دوباره‌ای یافت. در دولت یازدهم بسیاری از انجمن‌های اسلامی تأسیس یا بازگشایی شدند و بسیاری از فعالین دانشجویی به دانشگاه بازگشتند. اما در دولت وقت نیز فعالیت‌های دانشجویی رونق گذشته را بازیافته است؛ چرا که دولت از دانشجو نقش مدنی نمی‌خواهد و هم‌چنین دانشگاه و دانشجو نیز اولویت آن تلقی نمی‌شود.

بسیاری از تحلیل‌گران، با مقایسه وضعیت امروز جنبش دانشجویی با گذشته آن، حکم به زوال و انحطاط این جنبش می‌دهند و حتی گاه مدعی‌اند که امروزه چیزی به اسم جنبش دانشجویی وجود ندارد و ما تنها می‌توانیم از جریان دانشجویی سخن بگوییم. این تحلیل‌گران، عمدتاً با پیش چشم داشتن برنامه‌های روز دانشجو -نظیر برخی جشن‌ها و استندآپ‌کمدی‌هایی که از سوی برخی مجموعه‌های دانشجویی برگزار می‌شود- بر این نظراند که جریان دانشجویی نوعی سیاست‌گریزی و حتی سیاست‌ستیزی را در پیش گرفته است و این در مقایسه با گذشته این جریان که روز گاری، نقش اول عرصه سیاسی کشور را دارا بود، سندی بر زوال و انحطاط آن است. اما به عقیده نگارنده، جنبش دانشجویی در ایران به دنبال عواملی گوناگون، نوعی جابه‌جایی پارادایم را تجربه می‌کند نه انحطاط و زوال. در واقع برای تحلیل بهتر وضعیت کنونی جنبش دانشجویی در ایران، باید ارزش‌گذاری‌هایی که پایه سنجش آن در گذشته است را رها کرد و با نگاهی جدید، این مسأله را مورد مذاقه قرار داد.

پیش‌تر اشاره شد که فعالیت‌های مدنی، حوزه‌ای گسترده از فعالیت‌های سیاسی، اجتماعی و اقتصادی را شامل می‌شود. جنبش دانشجویی در ایران، در ابتدا و تا پایان دولت اصلاحات، در طیف وسیع فعالیت‌های مدنی، عمدتاً بر فعالیت‌های سیاسی متمرکز بود. اما تجربه سالیان و آن‌چه تاکنون بر جنبش دانشجویی گذشته، در ذهن جمعی فعالین دانشجویی، باقی مانده است. هزینه بالای فعالیت سیاسی برای دانشجویان، کم‌اینکه در طی سالیان گذشته مسیوق به سابقه بوده است، در کنار عوامل دیگر چون سیاست پولی شدن دانشگاه که در شرایط بد اقتصادی کنونی، هزینه‌های تحصیلی بیشتری را در مقایسه با گذشته بر دانشجویان تحمیل می‌کند، کنش سیاسی را برای فعالین دانشجویی، از

باز شدن فضای سیاسی، شکل‌های جدید از علائق و سلايق سیاسی و عقیدتی که توسط نخبگان و روشنفکران سیاسی تبلیغ می‌شد، توانست فضای دانشگاه را تحت تأثیر قرار دهد و به دنبال آن، جنبش دانشجویی نیز فعال‌تر شد. از این تاریخ به بعد است که نهال جنبش دانشجویی به تدریج رشد می‌کند و به عنوان کنشگری فعال وارد عمل می‌شود. برای نمونه می‌توان به نقش دانشجویان در جریان ملی شدن صنعت نفت اشاره کرد که به عنوان بخشی از بدنه اصلی این جریان در بطن اتفاقات حضور داشتند. شاید مهم‌ترین اتفاق قابل ذکر پس از به سلطنت رسیدن پهلوی دوم در حد فاصل شهریورماه ۱۳۲۰ و مردادماه ۱۳۳۲، کودتای ۲۸ مرداد باشد. نکته قابل ذکر در این دوره انتقال کانون مبارزه علیه دولت کودتا از خیابان‌ها به درون دانشگاه است که به دنبال آن حادثه ۱۶ آذر ۱۳۳۲ اتفاق افتاد. این تاریخ نه‌تنها نقطه طغی در جنبش دانشجویی در ایران بلکه در مبارزات سیاسی کشور بود. جنبش دانشجویی که پیش از این تاریخ به علل مختلف مجال ظهور پیدا نکرده بود، پس از این تاریخ به منزله مهم‌ترین مرجع سیاسی معترض علیه رژیم شاه در غیاب جریان‌های سیاسی فعالیت می‌کرد. در واقع اگر در زمان مصدق تمامی حرکت‌های مردمی از بازار شروع می‌شد و تکیه اصلی بر بازار بود، بعد از کودتای ۲۸ مرداد و به‌خصوص پس از ۱۶ آذر ۱۳۳۲، مبدأ تحرکات سیاسی- اجتماعی و کانون اصلی مبارزات سیاسی به دانشگاه منتقل شد. سر بر آوردن مطالبات سیاسی از درون دانشگاه، فرآیندی بود که در دوران حکومت پهلوی جنبش دانشجویی آن را تجربه کرد. پس از انقلاب، به دنبال وقوع حوادث گوناگونی نظیر مشارکت فعالانه دانشجویان در تسخیر سفارت ایالات متحده آمریکا، حضور در جبهه‌های جنگ و… منجر به هویت‌یابی سیاسی دانشگاه و انتقادی‌شدن هر چه بیشتر جنبش دانشجویی شد، به‌گونه‌ای که واکنش دانشگاه به رخدادهای سیاسی، فرآیند سیاست در حوزه عمومی و تلاش برای تغییرات و دگرگونی‌های سیاسی و اجتماعی، نه‌تنها طبیعی جلوه می‌کرد بلکه جزء لاینفک جنبش دانشجویی تلقی می‌شد. به سبب افزایش نهادهای آموزشی به دنبال افزایش جمعیت و نیاز به تحصیلات عالی در کنار عواملی چون توسعه اقتصادی و تغییر ایدئولوژی طبقه روشنفکر، جنبش دانشجویی به مهم‌ترین نیروی اجتماعی و سیاسی ایران تا دوره اصلاحات بدل شد. برای شاهد مثال قدرت و اثرگذاری جنبش دانشجویی، می‌توان به انجمن‌های اسلامی و دفتر تحکیم وحدت اشاره کرد که در طول دهه شصت به عنوان جریان غالب دانشجویی یکه‌تاز عرصه سیاسی کشور بودند و توانستند در انتخابات ریاست جمهوری ۷۶، کاندیدای مورد نظر خود را راهی پاستور کنند.

زوال یا جابه‌جایی پارادایم در جنبش دانشجویی

همان‌طور که اشاره شد، جنبش دانشجویی از ۱۶ آذر ۱۳۳۲ تا دولت اصلاحات، یکی از مهم‌ترین پویش‌هایی بود که قابلیت‌ها و پتانسیل‌های شایان توجهی برای پیوستن به کنشگری سیاسی و یاری رساندن به نیروهای



هومن مرادی

کارشناسی مهندسی متالورژی و مواد ۹۳

مقدمه

حتما تاکنون، بارها شنیده‌اید که «جنبش دانشجویی، دیده‌بان جامعه مدنی است». این گفته بر پیوند نزدیک جنبش دانشجویی و جامعه مدنی اشاره دارد. موضوع نوشتار پیش‌رو نیز بررسی جنبش دانشجویی، به عنوان یکی از کلیدی‌ترین کنشگران مدنی است. در واقع در ادامه به این موضوع خواهیم پرداخت که جنبش دانشجویی در ایران، به عنوان یکی از کنشگران مدنی، تاکنون چه مسیریایی را پیموده و چه نوادهایی داشته است.

جامعه مدنی و فعالیت‌های معطوف به آن

تعریف جامعه مدنی، به سبب برخورداری از انباشت فرض‌های نظری، مشکلات حل نشده و داوری‌های ارزشی، امری دشوار است. تا کنون بیش از ۷۶ تعریف از جامعه مدنی ارائه شده است. به عنوان مثال، هگل در کتاب «فلسفه حق»، جامعه مدنی را حوزه‌ای از سازمان‌ها که بین خانواده در یک سوی طیف و دولت در سوی دیگر طیف، قرار می‌گیرند، تعریف می‌کند. در این تعریف، جامعه مدنی، نه به معنای کل جامعه یا مجموع شبکه نهادها و روابط اجتماعی، بلکه بخشی از آن است. هم‌چنین به حوزه انجمن‌های داوطلبانه میان خانواده و دولت اشاره دارد. اگر نخواهیم درگیر جدال‌های حوزه نظری برای تعریف جامعه مدنی بشویم، می‌توان چکیده‌وار گفت که هسته مرکزی تمام تعاریف ارائه شده از جامعه مدنی، بر آزادی انسان برای انجمن‌سازی و گسترش فرهنگ «مدنیت» تأکید دارند. در واقع جامعه مدنی، مجموعه سازماندهی اجتماعی، ارادی، مستقل از دولت، قاعده‌مند و خالی از خشونت است که در پی کسب اهداف و منافع مشترک افراد، یا برای بیان احساسات مشترک، عمل می‌کند. بدین ترتیب، جامعه مدنی، جامعه نهادهای مستقل از دولت است که فعالیت‌های اقتصادی، اجتماعی و سیاسی را تسهیل می‌کند. بدین ترتیب، فعالیت‌های مدنی نیز، حوزه وسیعی از کنش‌های مختلف را شامل می‌شود.

نگاهی گذرا به جنبش دانشجویی در ایران

جنبش دانشجویی در ایران را منطقا باید پس از تأسیس نخستین دانشگاه ایران، یعنی دانشگاه تهران در سال ۱۳۱۳ بررسی کرد. در ابتدای شکل‌گیری دانشگاه در ایران، فعالیت دانشجویی به علت عواملی چند از قبیل: سیطره فرآینده استبداد و ساخت بسته، مستحکم و اقتدار‌گرای حکومت در دوره رضاشاه، عدم رشد کمی و کیفی دانشگاه، محدود شدن دانشگاه به قشرهای خاص در جامعه و سطح محدود فعالیت، عدم تجربه سیاسی دانشجویان و… به مثابه یک جنبش توانایی تحرک و کنش سیاسی را نداشت؛ در نتیجه به شکل غیرسیاسی در قالب انجمن‌های محدود فعالیت می‌کرد. اما پس از شهریور ۱۳۲۰ و خلأ قدرت ناشی از فروپاشی حکومت پهلوی اول، عدم تثبیت پایه‌های حکومت پهلوی دوم و



سید محمدعلی شاهین

کارشناسی گفتاردرمانی ۹۴

۱۶ آذر و روزهای انتخابات تنها مواقعی است که دانشجویان همیشه در حاشیه کانون توجهات مسئولین و جامعه می‌شوند و مجالی برای دیده‌شدن دارند. به همین خاطر هر سال با ورود به آذرماه شور و شوق بسیاری در میان فعالین دانشجویی برای برگزاری برنامه‌های سیاسی و فرهنگی به‌وجود می‌آید. حضور سخنرانان سیاسی در آذرماه و به مناسبت روز دانشجو در بسیاری از دانشگاه‌ها افزایش پیدا می‌کند و بسیاری از تشکل‌های دانشجویی به فراخور سلیقه و سیاست‌های اجرایی‌شان به دعوت از چهره‌های مطرح اقدام می‌کنند. هرچند شیب سیاسی‌شدن دانشگاه‌ها در حوالی روز دانشجو، تند بوده و گاهی تعدد برنامه‌ها نوعی دل‌زدگی در میان دانشجویان ایجاد می‌کند اما در وضعیت بسته فعلی دانشگاه‌های کشور غنیمتی گران‌بها برای اظهارنظر و تضارب آرا به حساب می‌آید. در این میان، برگزاری برنامه‌های منتهی به روز دانشجو در برخی دانشگاه‌ها در



اولویت نخست، خارج کرده است. به همین سبب، جنبش دانشجویی، نوعی جابه‌جایی پارادایم را تجربه می‌کند به گونه‌ای که عمده فعالیت‌های دانشجویان، از کنش سیاسی، معطوف به کنش اجتماعی، فرهنگی و اقتصادی شده است. حضور دانشجویان در سازمان‌های مردم نهاد نظیر «جمعیت امام علی (ع)» یا نقش جدی آنان در تولید آثار فرهنگی و هنری، از جمله شواهد این مدعا است. اگرچه لازم به ذکر است که در میان گروهی از دانشجویان، هم‌چنان فعالیت دانشجویی با محوریت کنش سیاسی ادامه دارد. بدین ترتیب دانشجویان هم‌چنان اثرگذار هستند، اما اولویت و حوزه اثرگذاری آنان متفاوت شده است. جنبش دانشجویی، از حوزه کنشگری سیاسی در فعالیت‌های مدنی، به کنشگری در سایر حوزه‌های فرهنگی، اجتماعی و اقتصادی گرایش پیدا کرده است. چکیده‌وار می‌توان گفت امروز، در میان دانشجویان، «سیاست زندگی» در برابر «زندگی رهایی‌بخش» اولویت پیدا کرده است. در واقع اگر جنبش دانشجویی، در گذشته از حقوق سیاسی دفاع می‌کرد، حال به نحوی از حقوق فرهنگی و اجتماعی با محوریت حق تکثر و تنوع دفاع می‌کند که در رابطه تکمیلی با کنشگری گذشته خود است.

فرجام سخن

بنابر آن‌چه تاکنون گفته شد، سیر جنبش دانشجویی در ایران را می‌توان در یک تقسیم‌بندی کلی این‌چنین ترسیم کرد: دانشجوی آرمان‌خواه و عدالت‌خواه دهه‌های ۱۳۲۰ تا نیمه ۱۳۷۰ که سیاست آمیخته با حماسه را متأثر از گفتمان چپ مدنظر داشت و جان بر کف خود را یگانه ناجی ملت می‌دانست، از نیمه دهه ۱۳۷۰ تا کنون، به دانشجویی بدل می‌شود که اندیشه آزادی در سر می‌پروراند، از حقوق بشر و دموکراسی دم می‌زند و به فعالیت‌های اجتماعی و فرهنگی روی می‌آورد و امروز نیز سرانجام خسته از آرمان‌گرایی و اندیشه‌ورزی‌های طولانی گذشته، با نزدیکی به گفتمان لیبرالی، روحیه محافظه کارانه‌ای را در پیش می‌گیرد تا فارغ از سیاست پر خطر و پر رهیز از اقدامات هزینه‌زا، آینده خود را تضمین کند و با انعطاف فراوانی که در شرایط گوناگون دارد، بستر مناسب‌تری را برای زندگی در جامعه مهیا کند. در واقع جنبش دانشجویی در ایران، به عنوان یک کنشگر مدنی، همواره از ظرفیت‌های مختلف فعالیت مدنی -از فعالیت سیاسی گرفته تا اجتماعی و فرهنگی- در راستای زندگی بهتر، استفاده کرده است. جنبش دانشجویی در ایران، به صورت مطلق به سوی فعالیت‌های مدنی سیاسی یا اجتماعی و فرهنگی، جهت‌گیری نمی‌کند. بلکه نوعی سیّالیت دارد که در هر دوره مبتنی بر شرایط، به نحوی عمل می‌کند. در شرایط امروز سیاسی ایران که با نوعی غبار آلودگی مواجه هستیم، در فضای انسداد سیاسی جامعه که هزینه فعالیت سیاسی بالا می‌رود، فعالیت‌های اجتماعی، فرهنگی و هنری در جهت آموزش توده مردم، بهترین کنش مدنی است. اگر از این زاویه کنشگری جنبش دانشجویی را مورد ارزیابی قرار دهیم، حکمی جز زوال جنبش دانشجویی صادر خواهیم کرد.

مرثیه‌ای برای یک رویا

و برای آن‌ها راه‌حل یافت شود. اگر بهایی به جنبش دانشجویی در دانشگاه داده نشود هم به رکود دانش و هم به رکود جامعه کمک کرده ایم و در نهایت باعث ایجاد بحران در هر دو مورد می‌شود. متأسفانه اهمیت جنبش دانشجویی در کشور ما شناخته نشده است. به جنبش دانشجویی بیشتر به‌مثابه یک خطر نگاه می‌شود، نه به‌عنوان یک فرصت برای بهبود ساختارهایی که نیازمند تغییراند. جنبش دانشجویی در کشور تحت فشار است و به نظر می‌رسد بخش‌هایی از حاکمیت تصمیم گرفته‌اند به انزوای آن سرعت ببخشند. در این بین باید به روزهایی مانند شانزده آذر به مثابه یک فرصت نگریست؛ فرصتی برای شکستن این سکون و خموشی یه وجود آمده برای دانشجویان که اگر به آن بی‌اعتنایی شود می‌تواند به یک چالش بدل شود. متأسفانه برخی از تشکل‌های دانشجویی با فراموش کردن رسالت اصلی خود، هم‌پای برخی سیاست‌گذاران با برگزاری برنامه‌هایی نظیر جشن در این روز به تشدید این فضای سیاست‌زده دامن می‌زنند.

اصلاحات و اصول‌گرایی، چند دوره ی متمایز افت‌وخیز بوده که تأثیر خودش را بر روح جامعه و فرهنگ سیاسی نهاده است. این امر همراه با تحولات نسلی، بحرانهای دانش و اشتغال، مصرف‌گرایی، جنسیت‌زدگی و سبک زندگی متأثر از فضای مدرن جهانی، مجموعه‌ای را به وجود آورده‌است که خروجی آن دانشجوی غیرسیاسی دهه ۹۰ می‌باشد. مجموعه‌ای از نهادها نظیر خانواده، آموزش‌وپرورش، دین و ناکارآمدی‌های قدرت سیاسی دانشجو را نسبت به تحولات سیاسی بی‌اعتنا کرده است. این بی‌اعتنایی حتی به پیگیری مطالبات صنفی خود دانشجویان نیز تسری یافته‌است. ادامه یافتن این روند در دانشگاه، این نهاد را دچار نوعی سکون و خفگی خواهد کرد و باعث می‌شود نتواند کاستی‌های خود را اصلاح کند. به این ترتیب دانشگاه به کانونی برای تولید متخصصان بدون روح تبدیل می‌شود که فقط می‌توانند ابزار دست بوروکراسی یا بازار باشند، بدون آن‌که توانایی تولید و زایش اندیشه داشته باشند. درحالی‌که جامعه مدرن نیاز دارد که درمورد آن اندیشیده شود و بحران‌ها و چالش‌های آن شناخته شود



دکتر محمدرضا فراهانی، معاون فرهنگی و دانشجویی وزارت بهداشت، با تأکید بر این که مراسم روز دانشجو نباید غیرسیاسی شود اظهار داشت: نمی‌خواهیم روز دانشجوی دولتی برگزار کنیم، ما یک برنامه رسمی و ملی برای این مراسم داریم که همان کفایت می‌کند، مابقی را خود دانشجویها برگزار کنند. وی با اشاره به اهمیت سیاسی برگزار کردن مراسم‌های ویژه این روز گفت: برخی اوقات دانشگاه‌ها اقداماتی کرده‌اند که خلاف سیاست‌های وزارتخانه بوده است، مثلا در این روز مراسم جشن و شادی و موسیقی همراه با استندآپ کمدی برگزار کرده‌اند؛ تأکید می‌کنم برنامه‌های متفرقه خودتان را به نام ۱۶ آذر و در این ایام برگزار نکنید، این روز سیاسی است و این نوع برگزاری مراسم‌های روز دانشجو در واقع ماهیت اصلی این روز به حاشیه می‌رود. از طرفی برخی دانشگاه‌ها برای برگزاری مراسم‌های این روز برای تشکل‌ها شرط و شروط می‌گذارند و آن‌ها را مجبور می‌کنند یا یک مراسم مشترک برگزار کنند، یا یک سال در میان به نوبت مراسم برگزار کنند و این روش صحیح نیست.

وقایع اتفاقیه / شماره پنجاه و سوم / نیمه اول آذر ۹۷

اقتناعی: گفت‌وگو، حلقه مفقود جامعه دانشجویی

کرد که جامعه ایرانی دچار چنین تغییری شده‌است. اکنون شاهد شیفت پارادایمی جامعه از چپ به راست هستیم و این مسئله نیز متأثر از تحولات جهانی است. نکته دیگر، تغییر اولویت‌های جامعه و خانواده ایرانی در شرایط ثبات حاکمیت ملی است. مدتی است که امنیت نسبی در جامعه وجود دارد لذا اولویت‌ها به سمت مسائل اقتصادی تغییر می‌کند. مسئله دیگر وجود مداوم هزینه برای فعالیت سیاسی است و جامعه ایران را به نوعی سیاست‌زدگی رسانده است. در سال‌های گذشته به سبب حاکمیت فضای آرمانی بر جامعه، هزینه‌های فعالیت سیاسی به جان خریده می‌شد اما اکنون چنین نیست. اکنون دغدغه اصلی جامعه به مسائل اقتصادی بدل شده‌است و خانواده‌ها به یک‌سری معیارهای عقلانی و اقتصادی دست پیدا کرده‌اند.

در حال حاضر و متناسب با فضای اجتماعی کشور، طیفی موسوم به براندازان به تدریج میان دانشجویان جوان‌تر در حال شکل‌گیری است. پرسش نخست من این است که آیا در دوران فعالیت شما اندیشه براندازی وجود داشته و پرسش دوم آن که چه واکنشی از سوی فعالین اصلاح‌طلب در مقابل این طیف باید نشان داده شود؟

در دوران فعالیت ما طیف‌های مختلف سیاسی مانند خط امامی، ملی- مذهبی و طیف آیت‌الله منتظری و مارکسیست‌ها به فعالیت می‌پرداختند اما طیف سلطنت‌طلب نداشتیم. از آنجا که دانشجو تغییر‌خواه است و هم ایدئولوژی چپ و هم سلطنت‌طلبی به تغییر منتج می‌شوند در نتیجه برای دانشجویان جذاب هستند. در زمان انقلاب ایدئولوژی غالب بر جهان چپ بود اما اکنون که از جذابیت‌های چپ در جهان کاسته شده تغییر‌خواهان به دنبال ایدئولوژی سلطنت‌طلبی می‌روند. از نظر من سلطنت‌طلبی یک مفهوم کاملا نهی اما پر سروصدا است. دانشجو حتی اگر بخواهد چپ بشود بایستی برای مدتی مطالعه کند اما دانشجوی کنونی چندان حوصله‌ای برای مطالعه ندارد و به‌دنبال تغییر سریع است. من معتقدم که سلطنت‌طلبی توانایی متشکل کردن دانشجویان را ندارد و گرایش به آن مقطعی است. به نظر من یکی از راهکارهای خوب، مباحثه میان دانشجویان است. دانشجویان اگر در یک فضای به دور از شعارزدگی، رو به مباحثه بیاورند، تهی‌بودن طرف مقابل مشخص می‌شود. حلقه مفقوده جامعه ما گفت‌وگو است. اگر بحران فقدان گفت‌وگو در جامعه حل شود، بسیاری از مشکلات حل می‌شود. حس می‌کنم که دانشجویان اصلاح طلبی بایستی به گفت‌وگو روی بیاورند. الزاماً نیایستی گفت‌وگو تنها محدود به حیطه سیاست باشد. بایستی فعالان دانشجویی اصلاح‌طلب سایر افراد را مطلع کنند که هدف ما از سیاست‌ورزی تدبیر امور است و نه جنگ برای قدرت.

دل خود دفتر تحکیم قابل حل و فصل بود. به باور من پروژه انشقاق در دفتر تحکیم وحدت و به تبع آن انحلال دفتر تحکیم وحدت، پروژه‌ای ناشی از یک توافق پنهان میان جریان اقدارگرا و جریان انحصارگرای اصلاح‌طلب بود. نه تنها جامعه ایرانی بلکه حاکمیت نیز از این حادثه ضربه مهلکی دید. شاید برای شما عجیب باشد اما جریان اصلاح‌طلب در یک مقطعی بازی را برد اما شریک نمی‌خواست. جبهه مشارکت در وهله اول به شدت به دنبال تاسیس تشکل درون دانشگاه‌ها بود و زمانی که موفق نشد در پی حضور نیروهای خود در دفتر تحکیم برآمد که باز هم ناکام ماند.

برخی از افراد علت انفعال فعلی جنبش دانشجویی را تغییر فضای ذهنی دانشجویان از چپ به لیبرال می‌دانند. تا چه حد این گزاره را صحیح می‌دانید؟

از نظر من تغییر نگرشی از فعالیت جنبشی به فعالیت نهادی صورت گرفته است. اکنون شاهد پارادایم راست به معنای لیبرال در دانشگاه‌ها هستیم و نهایتا سوسیال دموکراسی را می‌بینیم. دانشجو در فضای دانشگاهی توانایی فعالیت محافظه‌کارانه را ندارد و دانشجو هم‌چنان آرمان‌گراست. شاید به سبب تجربیات دیگران ظرف عقلانیت بیشتری در اختیار دارند. اما در شرایط امروزی جنبش دانشجویی، تنها دانشجویان مقصر نیستند بلکه بحث اساتید نیز مطرح است. در زمان فعالیت ما، اساتید همراه ما بودند و به نوعی مشوق فعالیت سیاسی محسوب می‌شدند. به مراتب وضعیت امروز دانشجو اسفبار باشد. به مراتب وضعیت اساتید اسفبارتر است. در دانشگاه هم‌چنان اساتید ارزشمندی داریم ولی با توجه به فیلترهای ورود اساتید، دانشگاه به این شرایط محافظه‌کاری فعلی رسیده‌است.

تشکل‌های اساتید نیز چنین وضعیتی دارند. اگر امروز تشکل‌های اساتید تعطیل شوند، نفع بیشتری به دانشگاه می‌رسانند؛ چرا که بعضا مشاهده می‌شود اگر واقعا بعضی از اساتید خیرخواه به داد آن تشکل نرسند، آن تشکل‌ها به یک بنگاه اقتصادی و محلی برای زدوبند سیاسی بدل می‌شود. من بر این مسئله تأکید داریم. تشکل دانشگاهی که نمی‌تواند از حق خود دفاع کند و در مدیریت دانشگاه اعمال اراده کند، چطور می‌تواند در فضای کلان سیاسی اعمال نظر کند؟ واضح است بعضی از اساتید با چنین پایگاه اجتماعی ضعیفی، دچار سوءاستفاده خواهند شد. دیری نخواهد پایید که این برجسب «دانشگاهی» نیز در فضای اجتماعی از رونق خواهد افتاد.

به نظر شما، خانواده در فضای فعلی دانشگاه‌ها چه نقشی دارد؟

در مناظره‌ای در دهه ۸۰ بیان کردم که جنبش دانشجویی در حال استحاله ارزشی- فرهنگی است. در واقع کمی تند بیان کردم و بایستی بگویم که ارزش‌ها در دانشجویان دست‌خوش تغییر است. بایستی بیان

از نظر من بایستی اتفاقات جنبش دانشجویی را در فضای زمانی خودش مورد بررسی قرار دهیم. ویژگی اصلی جنبش دانشجویی، فرزند زمانه خویش بودن است. از سویی هدف اصلی جنبش دانشجویی تمرین سیاست‌ورزی بوده است و این فعالیت‌های حرفه‌ای پیامدهایی برای جامعه داشته است اما بایستی توجه کرد که ما فعالان مبتدی سیاسی بودیم که در خلا احزاب سیاسی مجبور به بازی حرفه‌ای سیاسی شدیم. اگر حزب سیاسی در ایران وجود داشت، خود را ملزم به فعالیت حرفه‌ای نمی‌دانستیم و به همان مشق سیاست در دانشگاه می‌پرداختیم. در آن زمان حزب سیاسی وجود نداشت و نیروهای سیاسی نیز برای شکستن برخی از سدها به ما مراجعه می‌کردند. ما حس می‌کردیم که پرچم‌دار امید مردم هستیم و مجبور به فعالیت سیاسی در عرصه خارج از دانشگاه بودیم. ما هم جوان بودیم دوست داشتیم فعالیت بزرگ سیاسی انجام دهیم.

پیامدهای منفی فعالیت جنبش دانشجویی در سپهر سیاسی کشور را به سبب خلاء احزاب سیاسی می‌دانید؟

قطعا. وقتی عرصه بزرگی در اختیار شماست، مایل به فعالیت هستید. آن‌زمان متوجه نبودیم که تمرین سیاست‌ورزی مربوط به درون دانشگاه‌ها است و آن‌قدر فضا خالی بود که ما توانایی مانور دادن در همه زمینه‌ها را داشتیم؛ به خیابان‌ها بیاییم، در انتخابات مجلس مشارکت کنیم، نماینده به مجلس بفرستیم و بر فراکسیون‌ها اثر بگذاریم و غیره. درخصوص انتخابات سال ۸۴ نیز بحث فراوان است اما جنبش دانشجویی با وجود سرخوردگی‌ها و مشکلاتی که در طول مدت ریاست جمهوری آقای خاتمی دچار آن شد، هم‌چنان اعلام کرد اگر یک کاندیدا به صحنه بیاید حاضر به حمایت و فعالیت است اما آن‌زمان بزرگان اصلاحات، جنبش دانشجویی را بدون تأثیر دانستند و هنگامی که در انتخابات شکست خوردند، تمام تقصیرها بر گردن دفتر تحکیم انداختند.

در برخی موارد نیز جنبش دانشجویی سپر بلای جریان‌های سیاسی شده است. این‌طور نیست؟

برخی از بزرگان جریان اصلاحات در آن‌زمان به ما به‌عنوان نیروهای پیاده‌نظام نگاه می‌کردند تا زمانی که دفتر تحکیم خواست مستقل شود و به نوعی به یک حزب تبدیل شود. البته از نظر من این امر اشتباه بود. جریان اقدارگرا هم بارها به دنبال زمین‌گیر کردن جنبش دانشجویی بود. بایستی توجه کرد که دفتر تحکیم وحدت، موتور محرکه جریان اصلاحات بود و در سال ۷۶ و ۷۸ تأثیر آن به‌خوبی محسوس است. ضربه نهایی به دفتر تحکیم وحدت در سال ۸۸ وارد شد و این‌بار به دلیل تغییر شرایط نسبت به سال ۷۸، از جمله چرخش نسل و استقرار دولتی تمامیت‌خواه، دفتر تحکیم زمین‌گیر شد و دیگر نتوانست فعالیت کند. من معتقدم که اگر در دوران اصلاحات، آن انشقاقی که برای دفتر تحکیم وحدت اتفاق افتاد رخ نمی‌داد؛ دو اتفاق در انتظار دفتر تحکیم وحدت بود. یا این که فضای جنبشی هم‌چنان ادامه می‌یافت یا آن‌که این تغییر نسل و گذار از فعالیت جنبشی به فعالیت نهادی به‌طور سیستماتیک در

علیرضا میردیده
کارشناسی اقتصادی ۹۵



پیش مصاحبه؛ جنبش دانشجویی همواره نقش پررنگی در رخدادهای سیاسی کشورمان داشته است. به مناسبت روز دانشجو بر آن شدیم تا گفت‌وگویی در مورد علل اقبال جریان‌های دانشجویی در سال‌های اخیر با امیر اقتناعی، عضو شورای مرکزی حزب کارگزاران سازندگی ایران و یکی از فعالین دانشجویی سال‌های نه‌چندان دور داشته باشیم. شرح این گفت‌وگو در ادامه آمده‌است. از نظر شما علل شکل‌گیری جنبش دانشجویی در ایران چیست؟

بسیاری براین باورند که جنبش دانشجویی در ایران مقارن با دوم خرداد ۷۶ است و کمی پیش از آن شکل گرفته است. من با این گزاره موافق نیستم و به عقیده من جنبش دانشجویی در ایران و به طور خاص انجمن‌های اسلامی و به نوعی دفتر تحکیم وحدت پیش از انقلاب و در دهه ۵۰ فعالیت‌های ابتدایی خود را آغاز کرده است. در ابتدای انقلاب نیز با تسخیر سفارت این جنبش متشکل‌تر شد و به یک فرم مشخصی دست یافت. این جنبش تا ابتدای دهه ۸۰ وجود داشته و در سه دهه متوالی در سپهر سیاسی ایران به فعالیت پرداخته است. می‌توان گفت که بر اساس نیازها و خواست زمانه جهت‌گیری جنبش دانشجویی متفاوت بوده است. در حقیقت در دهه ۶۰ تفکر غالب و پرخواسته از بطن جامعه، تفکری انقلابی بوده است و جنبش دانشجویی نیز این تفکر را نمایندگی می‌کرد؛ فارغ از این که در لایه‌های بالایی قدرت چه تفکری حاکم بوده است. جنبش دانشجویی به نوعی در خلاء وجود احزاب حرفه‌ای در ایران، انتقال‌دهنده و کانالیزه‌کننده مطالبات اکثریت جامعه بوده است. گاهی، جهت‌گیری حاکمیت متناسب با مطالبات جنبش دانشجویی بوده‌است و نمونه آن در اوایل دهه ۶۰ موجود است و گاهی هم‌چون دهه ۷۰ مطالبات با یک‌دیگر هم‌خوانی نداشته است. اما وجه مشترک جنبش دانشجویی در سه دهه فعالیت خود پس از انقلاب این بوده است که صدای برخاسته از جنبش دانشجویی در حقیقت صدای غالب و اکثریت جامعه بوده است و گاه حکومت با این مطالبات هم‌گام بوده‌است و گاه در مقابل آن ایستاده‌است.

اگر به فعالیت‌های جنبش دانشجویی در این سه دهه نگاه بیاندازیم، آن‌قدر گسترده بوده که نمونه مشابهی در تاریخ سیاسی ایران وجود ندارد. در زمانی که چندان ارتباطات مجازی به‌صورت امروزی وجود نداشت، دانشجو رسالت آگاهی‌رسانی را بر عهده داشته است. اکنون از بدنه جنبش دانشجویی نیز شاهد حضور مدیران در لایه‌های مختلفی از قدرت هستیم و هم‌اکنون نیز این اتفاق در حال وقوع است.

با توجه به سخنان شما، هدف اصلی از فعالیت در دفاتر تحکیم وحدت چه بوده است؟ آیا فعالیت حرفه‌ای سیاسی مدنظر بوده است؟

به نظر من دانشگاه محل تمرین سیاست‌ورزی و ایفای نقش اصلی در جامعه است. از نظر ما هدف اصلی جنبش دانشجویی، آموزش چگونگی ایفای وظایف شهروندی است؛ یعنی اگر دانشجو حتی پس از پایان دوران تحصیل فعالیت سیاسی را کنار بگذارد، حداقل به فردی مفید در خانواده و جامعه خود تبدیل شود. در حقیقت فضای فعالیت جنبشی در سبک زندگی ما اثرگذار بود. هر چقدر غلظت فعالیت سیاسی افراد در دانشگاه‌ها بیشتر بود، سبک زندگی آن فرد به سبک زندگی سیاسی نزدیک‌تر می‌شد. به‌طور مثال در دوران دانشجویی ما، تفریح آخرین اولویت بود. تفریحات ما بیشتر در گنده‌های سیاسی تعریف می‌شد و محدود به کتاب‌خوانی و رفتن به سینما بود. تصور من آن است که این فضا برآمده از بستر سیاسی جنبش دانشجویی وقت بوده است.

تصور این است که فعالیت‌های جنبش دانشجویی غالباً در دایره روشنگری و مشق سیاست محدود می‌شود اما دفتر تحکیم وحدت از ابتدای تاسیس تصمیمات مهم و اثرگذار سیاسی گرفته با وجود آن‌که چندان تجربه و امکانات لازم برای فعالیت حرفه‌ای سیاسی در دست نداشته است. گاهی این فعالیت بدون تجربه پیامدهای بزرگی نیز مانند تسخیر سفارت و انتخابات سال ۸۴ به همراه داشته است. دلیل این آسیب را چه می‌دانید؟



نمایش ۵ فیلم ایرانی در جشنواره «کرالا»

بیست‌وسومین جشنواره بین‌المللی فیلم «کرالا» در کشور هند میزبان نمایش پنج فیلم ایرانی در بخش رقابتی و سینمای جهان است. به گزارش ایسنا، این رویداد سینمایی که با نمایش فیلم اسپانیایی زبان «همه می‌دانند» به کارگردانی اصغر فرهادی افتتاح خواهد شد و در بخش رقابتی بین‌المللی آن سه فیلم «حکایت دریا» ساخته بهمن فرمان‌آرا، «اتاق تاریک» از روح‌الله حجازی و «همچنان که می‌مردم» به کارگردانی مصطفی سیاری به نمایندگی از سینمای ایران حضور دارند. «۳ رخ» ساخته جعفر پناهی و «درساز» از پویا بادکوبه نیز در بخش سینمای جهان بیست‌وسومین جشنواره فیلم «کرالا» هند به روی پرده می‌روند. هم‌چنین طبق اعلام پیشین، مجید مجیدی کارگردان ایرانی به عنوان رئیس هیات داوران بخش اصلی جشنواره «کرالا» انتخاب شده است. بیست‌وسومین جشنواره بین‌المللی فیلم «کرالا» از تاریخ ۷ تا ۱۳ دسامبر ۲۰۱۸ (۱۶ تا ۲۲ آذرماه) در کشور هند برگزار می‌شود.



گرگ بازی، یک هیجان نافرجام



سراج الدین ملازاده
کارشناسی مهندسی عمران ۹۵

در سال‌های اخیر در سینمای ایران در موارد محدودی شاهد فیلم‌هایی بوده‌ایم که بخوانند قصه‌های را بر اساس ژانر مرموز- معمایی روایت کنند. با وجود کم‌هزینه بودن ساخت این نوع فیلم‌ها و نداشتن محدودیت‌های آن‌چنانی در میزبانی‌ها، دلایل کمبود فیلم‌هایی در ژانر ترسناک- معمایی در سینمای پس از انقلاب را می‌توان در وجود نسخه‌هایی به مراتب بهتر در سینمای دنیا، احتمال عدم استقبال مخاطب و شکست در گیشه و نبود امکانات و تجهیزات برای ساخت چنین پروژه‌هایی در سینمای کشورمان جست‌وجو کرد. با این حال، عباس نظام‌دوست -که تجربه حضور در پشت صحنه چندین پروژه سینمایی را دارد- در نخستین تجربه کارگردانی خود این ریسک بزرگ را به جان خریده و فیلمی در ژانر معمایی ساخته است. بنابراین در قدم نخست فارغ از این‌که نظام‌دوست تا چه میزان در پیش‌برد پروژه متفاوت خود موفق عمل کرده است، جسارت او در فیلمسازی قابل تحسین است. اما در ادامه نگاهی به نقاط ضعف و قوت فیلم او خواهیم انداخت. خط اصلی داستان فیلم «گرگ بازی» حول بازی معروفی به همین نام -که در ایران بیشتر تحت‌عنوان مافیا شناخته می‌شود- می‌گردد. از همان آغاز تیتراژ و به سختی خوانده‌شدن اسامی که به صورت دوار نوشته می‌شوند، به این نکته پی می‌بریم که قرار نیست در این فیلم همه‌چیز را به‌راحتی بفهمیم و شاید نباید بفهمیم! فیلم آغاز می‌شود و هیجان ما از تعریف کردن خوبی ترسناک توسط پرستو (نگار جواهریان) در لحظات آغازین برای دیدن فیلمی جذاب دوچندان می‌شود. همچنین زمان مشخص‌شدن محل اصلی فیلم یعنی همان خانه مرموزی که زمان آدرس‌دادن پشت تلفن به این نکته تاکید می‌شود که راه منتهی به این خانه یک طرفه است و مسیر بازگشتی وجود ندارد، حس هیجان بیشتری را به بیننده القا می‌کند و راهی جز همراه‌شدن با کاراکترهای فیلم باقی نمی‌گذارد.

فیلم را می‌توان به دو قسمت تقسیم کرد؛ قسمت نخست، قبل از خاموش‌شدن چراغ‌های خانه که با مقدمه‌چینی‌هایی نسبتاً طولانی صرفاً هیجان مخاطب را بالا می‌برد و قسمت دوم، بعد از خاموش‌شدن چراغ‌هاست که پرسش‌هایی در ذهن کاراکترها و

پس‌مخاطب ایجاد می‌شود و دقیقاً همان جایی است که فیلم از ریتم می‌افتد. پرسش‌هایی که به بعضی از آن‌ها تا پایان فیلم پاسخی داده نمی‌شود. هم‌زمان با روایت داستان اصلی، بازگشت به گذشته (فلاش بک) و ارجاع به آینده (فلاش فوروارد) نیز صورت می‌گیرد که غالباً به پیش‌رفتن داستان کمکی نمی‌کند. بازگشت به گذشته‌ها غالباً مربوط به گذشته کاراکترهای اصلی است و اگر فرض را بر این بگیریم که با هدف شخصیت‌پردازی آن‌ها در فیلم گنجانده شده‌اند، اصلاً موفق نبوده است. هم‌چنین فلاش فورواردها که معمولاً شخصی دائماً مشغول راه‌رفتن در راهروی سفیدی با درهای مختلف است و از زوایه پشت دیده می‌شود نیز بیانگر پیچیدگی موجود در فیلم نیست و غرق‌شدن در هزارتوی ساخته‌شده در ذهن نویسنده به‌سادگی محقق نمی‌شود؛ چرا که صرفاً ایجاد سوال در ذهن مخاطب و پاسخ‌ندادن به آن در فیلم دلیلی بر پیچیدگی و معمایی‌بودن فیلم نیست. شاید تنها پیچیدگی و معمایی موجود در این فیلم در زمان بازی اتفاق می‌افتد که آن هم با توجه به قوانین این بازی امری کاملاً طبیعی است و نیازی به فیلمنامه و کارگردانی خاصی ندارد.

هنر یک کارگردان این است که با استفاده متعادل از هر دو مقوله فرم و محتوا در کنار یکدیگر، به گونه‌ای

شخصیت‌ها همراه شویم و پاسخ ابهاماتمان را بگیریم. با یک ارجاع به زمان حال، تمام داستان آن شب از زبان بازیگران گفته می‌شود و به نظر، تمام هیجان یافتن پاسخ در دل فیلم با یک بازپرسی ساده از بین می‌رود. اصولاً مشکل اساسی «گرگ بازی» حفره‌های موجود در فیلمنامه آن است. داستان فیلم از ابتدا تا انتها روندی نزولی را طی می‌کند و ترکیب بازی هیجان‌انگیز مافیا با یک فیلم ترسناک- معمایی به سطحی‌ترین شیوه ممکن صورت گرفته و سوژه خاص فیلم را ضایع می‌سازد. شخصیت‌پردازی نیز در فیلمنامه این اثر وجود ندارد و تعدد شخصیت‌ها صرفاً به‌خاطر به حدنصاب رسیدن افراد جهت بازی مافیا احساس می‌شود و پرداختی در شناسنامه آن‌ها مشاهده نمی‌شود. در تمام طول فیلم کارگردان بلندپرواز اما کم‌تجربه، به جای پاسخ‌دادن به سوال‌های ما، برعکس معمول از مخاطب سوال می‌کند و انگار او هم کارتی در دستش دارد که از ما پنهان کرده و هدفش از ساخت این فیلم جسورانه اما گنگ، معلوم نیست.

اگر از فیلمنامه ضعیف «گرگ بازی» فاکتور بگیریم، بافت یک‌ساز و یک‌جنس بازی‌ها -که با بافت و ساختار کلی فیلم نیز مطابقت دارد- از جمله نکات مثبت آن است. در میان بازیگران صاحب‌نام این پروژه نیز بدون شک بهترین بازی متعلق به علی مصفاست که خونسردی و اعتمادبه‌نفس بی‌حدوحصرش در کنار شوخ‌طبعی کنترل‌شده‌ای که به کاراکترش اضافه کرده است، همه آن چیزی است که شخصیت منفی دکتر به آن نیاز دارد. هاینه توسلی اما بازی خوبی به‌ویژه در فلاش‌بک‌ها از خود به نمایش گذاشته است. موسیقی هیجان‌انگیز هوشیار خیام و تدوین بی‌عیب‌ونقص مستانه مهاجر نیز از دیگر نقاط قوت فیلم به حساب می‌آیند.

در مجموع، آن‌چه «گرگ بازی» را از سایر فیلم‌های ساخته‌شده در چند سال اخیر قدری متمایز می‌کند، همین ژانر متفاوت است که با اندکی دقت و خلاقیت در نگارش فیلمنامه می‌توانست فیلم موفق‌تری باشد. حال باید دید عباس نظام‌دوست که نخستین فیلم سینمایی خود را چنین ساخته است، آیا باز هم قصد ادامه‌دادن فیلمسازی خود در این مسیر را دارد یا او هم به سراغ ژانرهای مرسوم می‌رود؟ امید است که با وجود فیلمسازان توانمند و مستعد، بتوانیم شاهد تنوع موضوع و ژانر در سینمای کشورمان بیش از پیش باشیم.

جزء بهتر از کل!

نوشتاری بر ملودرام «همه می‌دانند» آخرین ساخته اصغر فرهادی

علی قربانی
کارشناسی روان شناسی ۹۴

«Everybody Knows» (همه می‌دانند) عنوان هشتمین ساخته کارگردان نام‌آشنای کشورمان، اصغر فرهادی است که از نخستین روزهای انتشار اخبار پیرامون ساخت آن، همواره توجهات را به سوی خود جلب کرده است. ساخت فیلمی اسپانیایی‌زبان توسط کارگردانی ایرانی -که در سال‌های اخیر دو مرتبه جایزه اسکار را کسب کرده است- در کنار حضور بازیگران سرشناسی چون خاویر باردِم، پنه‌لوپه کروز و ریکاردو دارین در این پروژه را می‌توان مهم‌ترین دلایل اشتیاق اهالی سینما برای تماشای این اثر دانست. در ادامه نیز اکران آن به عنوان فیلم افتتاحیه هفتادویکمین جشنواره بین‌المللی فیلم کن، کنجکاوی‌ها را بیش از پیش برانگیخت. حال که چندماه از اکران گسترده این فیلم در کشورهای مختلف جهان می‌گذرد، برآن شدیم تا نگاهی اجمالی به این ساخته بحث‌برانگیز فرهادی بیان‌دازیم. فرهادی منشا ساخت Everybody Knows را سفر ۱۲ سال پیش خود به جنوب اسپانیا بیان می‌کند؛ داستان با بازگشت لورا (پنه‌لوپه کروز) پس از سال‌ها به زادگاهش در روستایی در اسپانیا جهت شرکت در مراسم عروسی خواهر کوچک‌ترش آغاز می‌گردد. همسر لورا، آلفاندرو (ریکاردو دارین)، به دلیل کار در خانه جدیدشان -که در آرژانتین تازه تحویل گرفته‌اند- او را در این سفر همراهی نمی‌کند. اما لورا پسر و دختر لجوجش، ایرنه

را با خود به اسپانیا آورده است. ایرنه در آن‌جا به پسری علاقه‌مند می‌شود که رازی را با او در میان می‌گذارد؛ این‌که مادرش پیش‌تر در عشق نافرجام با یکی از بومیان آن‌جا، پاکو (خاویر باردِم)، بوده و قلبش شکسته است. در واقع، این یک راز نیست بلکه موضوعی است که «همه می‌دانند»؛ اما مسئله دیگری که همگان نمی‌دانند، معمایی است که در ادامه فیلم به آن پی می‌بریم؛ پس از گذشت یک‌سوم ابتدایی فیلم، اتفاق ناگهانی و تحریک‌کننده‌ای -که به تاثیر از میثائیل هانکه همواره در آثار فرهادی وضعیت بغرنج داستان حول آن شکل می‌گیرد- بدین‌گونه رقم می‌خورد؛ ایرنه ناگهان در میانه‌های مراسم عروسی ناپدید می‌شود و به‌سرعت معلوم می‌گردد که توسط فردی محلی ربوده شده و برای آزادی وی ۳۰۰ هزار یورو طلب کرده است. این پیشامد ناگوار پس از مطلع‌شدن و مفرح فیلم، زمینه را برای پرده‌برداری از شکایت‌های ناگفته شخصیت‌ها فراهم می‌کند. این‌جاست که تنش‌ها میان شخصیت‌های داستان درمورد اختلاف طبقاتی، خانواده و تفاوت نسل‌ها سر باز کرده و سویه‌های تاریک شخصیت‌هایی که هرگز از شر زخم عشق‌های قدیمی و کینه‌های کهنه رهایی نخواهند یافت، پدیدار می‌شود. فرهادی که استاد پرداختن به تنش طبقاتی و جنسیتی و هم‌چنین شرح‌دادن مسائل ریز و درشتی است که می‌تواند روح مردم و یک جامعه را مانند خوره بخورد. در Everybody Knows نیز همان خطوط اصلی سینمایی‌اش یعنی پیچیدگی روابط انسانی و آشکار

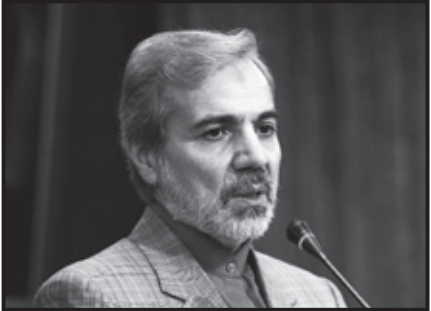
عملکرد فرهادی را در واکاوی لایه‌های عمیق شخصیتی کاراکترهایش -که متعلق به فرهنگ و زبانی دیگر می‌باشند- قابل‌قبول ارزیابی کرد.

فارغ از فیلمنامه، فرهادی بازی خوبی نیز از بازیگرانش گرفته است؛ به‌طوری‌که استیو پاند، منتقد نشریه سینمایی The Wrap، درمورد همکاری زوج باردِم و کروز این‌طور می‌نویسد: «پنه‌لوپه کروز و خاویر باردِم به‌ندرت در همکاری با یک‌دیگر اجرایی تا این حد احساسی از خود به نمایش گذاشته‌اند». باربارا لنی در نقش همسر باردِم نیز بازی چشمگیری از خود نشان داده است.

به‌طورکلی، دومین تجربه فیلمسازی فرهادی در خارج از ایران، پس از ساخت فیلم «گذشته» در پاریس را می‌توان موفق‌تر از تجربه نخست او دانست. با این حال اما فیلم‌های ساخته‌شده در داخل کشور توسط این کارگردان کماکان از آثار خارجی او بهتر و پخته‌تر هستند به گونه‌ای که می‌توان Everybody Knows را نسخه بی‌رمتق و تکراری «درباره‌الی» دانست؛ چرا که فرهادی در این‌جا نیز بر همان منوال به‌جای توجه به قربانی، به افرادی که از این ناپدیدشدن متأثر شده‌اند پرداخته است. تلاش‌های بازیگران برجسته آن، نتیجه نهایی بدتر از مجموع عملکرد تک‌تک اجزای تشکیل‌دهنده فیلم شده است. امید است که فرهادی با سرمشق قراردادن این تجارب ممتاز، در پروژه‌های خارجی آینده خود موفق‌تر ظاهر شود و همواره نام ایران و ایرانی را بر سر زبان‌ها بیان‌دازد.

لایحه بودجه سال ۹۸ در هیات دولت تصویب شد

به گزارش ایرنا از پایگاه اطلاع‌رسانی دولت، جلسه فوق‌العاده هیات‌وزیران صبح و بعد از ظهر یکشنبه، ۱۱ آذر، با موضوع بررسی لایحه بودجه سال ۹۸ کل کشور تشکیل شد و تبصره‌های پیشنهادی ارقام کلان و ویژگی‌های بودجه مورد بحث و تبادل نظر قرار گرفت و لایحه بودجه سال ۹۸ در آن به تصویب رسید. محمدباقر نوبخت روز دوشنبه، ۱۲ آذر، در نشست غیرخبری درمورد لایحه بودجه سال آینده گفت: تدوین لایحه بودجه سال ۹۸ کل کشور در دولت به پایان رسید و پنجشنبه این هفته تقدیم مجلس شورای اسلامی می‌شود. وی با اعلام اینکه فرآیند بودجه‌ریزی سال آینده از ۱۵ تیرماه کلید خورد، گفت: باتوجه به شرایط تحریم، تدوین لایحه بودجه ۹۸ دشوار بود اما بودجه معقولی تنظیم شد. نوبخت کاهش فشار تحریم‌ها به مردم، تلاش برای تامین کالاهای اساسی و توجه به تولید و اشتغال را از ویژگی‌های لایحه بودجه سال آینده دولت اعلام کرد.



هفت تپه ملت‌هب

مالکیت کارخانه‌ها می‌شود و پس از آن این فرآیند به نابودی و فرار سرمایه از کشور منجر می‌شود که نتیجه‌ای جز از بین رفتن کامل بخش‌های باقی‌مانده از صنعت کشور نخواهد داشت. حال فرض کنیم که کارگران از دولت خواهان خرید دوباره کارخانه باشند؛ در این صورت هزینه این خرید و پس از آن هزینه کارگران باید از منابع دولتی تامین شود که این منابع از بخش‌های مالیات و منابع طبیعی کشور و در نهایت سرمایه‌گذاری‌های دولتی باید تامین شوند. این منابع حق تمامی ملت ایران به شمار می‌رود نه بخش بسیار کوچکی از آنان که خواهان خرید این کارخانه هستند. پر واضح است که وضعیت این کارخانه در حال حاضر نزدیک به ورشکستگی است (همان‌طور که در سال ۹۴ نیز این‌گونه بود و منجر به واگذاری کارخانه شد)، لذا خرید دوباره این کارخانه حتی اگر مسائل مذکور نیز حل شود به کسری حساب‌های دولت منجر خواهد شد. به عبارت دیگر هر ساله بخشی از حساب دولتی باید به تامین هزینه‌های تولید و حقوق کارگران شرکت نیشکر تخصیص یابد. به نظر نمی‌رسد چنین عملی از طرف دولت عقلانی باشد و نتیجه این خواسته‌ها چیزی جز افزایش تسلط دولتی بر اقتصاد و بیرون راندن بازار خواهد بود. علاوه بر موارد فوق، باید به این نکته اشاره کرد که ورشکستگی یا ضرردهی شرکت -که منجر به معوقات و وضعیت نابسامان می‌شود- باتوجه به وضعیت کلان اقتصادی کشور و نوسانات بازار طی سالیان اخیر و همچنین دولتی‌بودن شرکت -که خود مانع بزرگ بر سر پیشرفت مدیریتی و تکنولوژیکی شرکت است- امری دور از ذهن به نظر نمی‌رسد. این دیدگاه که دولت می‌تواند با در اختیار گرفتن ابزار تولید جلوی ورشکستگی شرکت را گرفته و وضعیت شرکت را بهبود بخشد، حاصل نگاهی عامیانه و سطحی به مقوله اقتصاد است.

در نهایت با توجه به وضعیت فوق، آن‌چه که به نظر می‌رسد دولت باید برای بهبود وضعیت کارگران نیشکر هفت تپه انجام دهد، امری جز بازپس‌گیری حقوق این کارگران نیست. اما آن‌چه در وضعیت فعلی نباید تحت تأثیر تحلیل‌های احساسی از شرایط موجود قرار گیرد، حقوق مالکیت افراد است. باید توجه داشت که هرگونه تعرض به حقوق مالکیت در مسائل اقتصادی توسط دولت، تیشه‌ای بر ریشه سرمایه‌گذاری و بازار در کشور به شمار می‌رود.



پایان اعتراضات با پاسخ مناسبی روبه‌رو شود. البته دستگیری کارگران در پی اعتراضات صلح‌آمیز آنان نیز کمکی به وضعیت موجود نکرده و نمی‌کند. اما خواسته سوم کارگران، تغییر مالکیت کارخانه از مالکیت خصوصی به مالکیت شورای کارگری یا مالکیت دولتی تحت نظارت کارگران، به نظر خواستاری برخاسته از حق کارگران نیست. این مهم خود از چند منظر قابل بررسی است؛ نخست باید اشاره کرد که مالکیت بخش دولتی به سبب عدم رفتار عقلایی و عدم رفتار بر اساس حداکثرسازی سود در نهایت هم‌چون سایر کارخانه‌های دولتی موجود در ایران و سایر کشورهایی که دارای قوانین مالکیت دولتی بخش‌های تولیدی هستند، به ضرردهی سنگین و آسیب به بودجه دولت -که خود برآمده از مالیات و منابع طبیعی کشور است- می‌شوند. ثانیاً، سلب مالکیت از بخش خصوصی نیاز به خرید دوباره کارخانه دارد. به عبارت دیگر دولت حق ندارد با استفاده از نیروی قهری، شرکت نیشکر هفت تپه را -که متعلق به افراد خاصی است- به علت معوقات پرداختی کارگران از صاحبان بگیرد و سپس آن را تحت مالکیت خود یا شورای کارگری اداره کند. اگر فرض کنیم چنین عملی صورت پذیرد، در وهله نخست این عمل منجر به اعتراضات سراسری کارگران در ایران جهت کسب

نیز شده‌اند- دست و پنجه نرم می‌کنند. در نوشتار پیش رو قصد دارم اتفاقات فوق را از منظر اقتصاد و به تبع تغییر شخصی از اقتصاد، بررسی کنم. ابتدا از خواسته‌های کارگران نیشکر هفت تپه آغاز می‌کنم. بار دیگر به آن‌چه خواست کارگران نیشکر هفت تپه است نگاهی بیاندازیم. سه مورد در حال حاضر خواسته عمومی کارگران را تشکیل می‌دهند؛ ۱- پرداخت معوقات ۲- آزادی کارگران دستگیر شده ۳- تغییر مالکیت از خصوصی به دولتی یا شورای کارگری. درخواست معوقات پرداخت‌نشده از طرف شرکت بر اساس قرارداد هرکدام از کارگران بی‌شک حق قانونی و شرعی آنان است و به هیچ عنوان نباید دولت این حق کارگران را نادیده بگیرد. شرکت اگر در حال ضرردهی است می‌تواند کارگران کم‌تری را استخدام کند، اما در صورت استخدام بر اساس قانون موظف به پرداخت حقوق نیروی کار خود است و در صورت تخطی از این قرارداد، دولت موظف است نسبت به اخذ این حق کارگر اقدامات لازم را انجام دهد. لذا وقتی پیگیری کارگران نسبت به احقاق حقوق خود با پاسخ مناسب روبه‌رو نمی‌شود، کارگران دست به اعتراض و اعتصاب می‌زنند. دومین خواسته کارگران مبنی بر آزادی برخی از کارگران معترض به دلیل وضعیت ملت‌هب و امنیتی‌شدن فضا در منطقه، به نظر نمی‌رسد که تا

علی عبادتیان
کارشناسی اقتصاد ۹۴

شاید بسیاری از افراد نخستین‌بار نام شرکت نیشکر هفت تپه و اعتراضات هفت تپه را زمستان سال گذشته در پی اعتراضات کارگران این شرکت به چندین ماه معوقه پرداختی شنیده باشند. اما فعالیت‌های صنفی کارگران خوزستانی شرکت نیشکر هفت تپه سابقه‌ای ۴۴ ساله دارد. فعالیت‌های صنفی کارگران این شرکت از سال ۵۳، ۱۳ سال پس از شروع بهره‌برداری کارخانه، با تاسیس سندیکای کارگران کشت و صنعت نیشکر هفت تپه آغاز گشت. سابقه اعتراضات کارگران این شرکت به سال‌های ۸۴ و ۸۵ باز می‌گردد که کارگران پس از اعتراضات نسبت به معوقات ۳ ماهه خود، به فروش یک هکتار از ۱۲ هکتار از زمین‌های کارخانه اعتراض کردند و این اعتراضات منجر به اعمالی از قبیل بست نشستن در کارخانه و اماکن دولتی شد. کارخانه نیشکر هفت تپه پس از ورشکستگی در سال ۹۴ با پیش پرداخت ۶۰ میلیارد ریال به بخش خصوصی واگذار گردید و جزئیات قرارداد در اختیار عموم قرار داده نشد. دی‌ماه سال گذشته نیز کارگران در پی عدم پرداختی معوقات چندین ماهه خود دست به اعتراضات متفاوتی زدند که با وعده‌هایی مبنی بر پرداخت معوقه‌ها از طرف مدیرعامل شرکت مواجه شدند. اعتراضات سال گذشته با توجه به شرایط ملت‌هب زمستان ۹۶ با برخوردهای امنیتی مختلفی مواجه شد. آبان‌ماه امسال نیز دوباره به علت معوقات در پرداختی کارگران به مدت سه ماه، کارگران شرکت نیشکر هفت‌تپه بار دیگر دست به اعتراضات گسترده در خوزستان زدند. از جمله این اعتراضات می‌توان به راهپیمایی در شهر شوش، تحصن در مقابل استانداری و سایر اماکن دولتی اشاره کرد. عمده خواسته‌های کارگران در اعتراضات اخیر را می‌توان پرداخت معوقات، تغییر مالکیت کارخانه از بخش خصوصی به بخش دولتی و آزادی کارگرانی که در پی اعتراضات دستگیر شدند دانست. حکیم خنیف‌ری، دبیر وقت نظام صنفی کشاورزی شوش، در سال ۹۴ اظهار امیدواری کرده بود که با تغییر مالکیت شرکت مشکل پرداخت معوقات رفع خواهد شد. اما کارگران پس از گذشت ۳ سال هم‌چنان با مشکلات قدیمی -که از قضا شدیدتر

قربانیان خاموش

بیماموزند و از سن چهار سالگی آموزش‌های مخصوص کودکان را آغاز کنند، امکان آسیب‌های جنسی در کودکان را بسیار کاهش می‌دهند و از پیامدهای سخت و طاقت‌فرسای آن در سنین بالاتر جلوگیری می‌کنند. تحقیقات نشان داده است که اگر نگویم سهم اختلالات و بار سنگین چنین رویدادهایی از بین می‌رود اما می‌تواند تا حدودی کاهش یابد. والدین و بزرگسالان حامی و یاری‌رسان می‌توانند در این بهبودی سهم بسزایی داشته باشند. نهادهای مدنی و دانشگاهی شاید بیش از همه سهم عمده‌ای در آگاهی‌بخشی و تاب‌زدایی از ابزار و پذیرش چنین رویدادهایی برای کودک و سایر شهروندان داشته باشند. پیشگیری قطعا موثرترین راه برای مواجهه با چنین نابهنجاریهایی است اما مادامی که چنین جریان‌هایی در زیر پوست شهر در حال وقوع باشد شاید موثرترین راه، ترویج فرهنگ جرات‌بخشی به قربانیان برای ابزار درد و فقدان شرمندگی باشد؛ زیرا انکار مسئله و مشکل تنها به بدتر شدن وضعیت می‌انجامد و به کاهش شانس کودک برای بهبودی منجر می‌شود. به نظر می‌رسد دردناک‌ترین، غیرمنصفانه‌ترین و غیرانسانی‌ترین مواجهه با رویدادهایی از این دست جابه‌جایی جایگاه قربانی و متهم است. همان‌طور که ذکر شد، نهایت اقدامی که از سوی دولت برمی‌آید، اجرای اشد مجازات و اعدام است و اقدامی بیش از این نمی‌تواند صورت گیرد اما باید شرایط به گونه‌ای رقم خورد که امنیت چنان شکل گیرد و فراگیر شود که دیگر شاهد چنین اتفاقات تلخ و عذاب‌آوری نباشیم.

حتی شرمندگی از به دادگاه رفتن والدین. تمامی این‌ها حساسیت و اهمیت چگونگی مواجهه با این چنین رویدادهایی را در سطح خانواده، مدرسه، سیستم قضایی و جامعه نشان می‌دهد و هم‌چنین اهمیت فرهنگ‌سازی و آموزش را بیش از پیش پررنگ می‌کند. آموزش می‌تواند در این میان نقش اساسی را ایفا کند. آموزش‌های جنسی در خانواده، مدارس و نهادهای تربیتی بخشی از فرآیند توسعه فرهنگی است که باید مدنظر قرار گیرد. بایستی تابوی آموزش جنسی برای کودکان شکسته شده و دربارہ حریم بدن به کودک تعلیم داده شود.

در سال‌های اخیر شنیدن اخبار تجاوز جنسی به کودکان مانند پتک سروصدا می‌کند و پس از مدتی فراموش می‌شود و باید تا تجاوز بعدی صبر کرد تا شاید تجاوزهای قبلی نیز یادآوری شود؛ بدون آن‌که برای حل این مسئله راه‌حلی اندیشیده شود. این اتفاق تنها مربوط به ایران نیست و در بسیاری از کشورها اتفاق می‌افتد، اما مقابله با این پدیده در همه‌جا یکسان نیست. طبق آمارهای جهانی یک‌پنجم دخترها و یک‌سیزدهم پسرها قبل از رسیدن به سن ۱۸ سالگی مورد تجاوز جنسی قرار می‌گیرند. نباید این آمارها را نادیده بگیریم. مجرمانی شبیه به احمد تن‌تن در همه‌جا حضور دارند و طبیعتاً نمی‌توانیم آن‌ها را بر اساس ظاهر شناسایی کنیم؛ پس باید بیش از پیش مراقب فرزندان خود باشیم. دانستن این نکته بسیار مهم است که همیشه پیشگیری بهتر از درمان است؛ هرچه والدین تربیت جنسی کودک خود را بهتر

زندگی فرد را تحت‌تأثیر قرار دهد. اما عمدتاً هرگاه از تجاوز به کودکان سخن می‌گوییم، این استرس و فشار تنها محدود به کودک مذکور و خانواده او نمی‌شود بلکه تمامی جامعه را در بهت و وحشت چنین وقایعی قرار می‌دهد. هم‌چنین شیوع بسیار حوادثی از این دست، نگرانی سایر والدین ساکن آن شهر و منطقه را نیز به همراه می‌آورد. تاکنون PTSD بیشترین اختلالی است که پس از تجاوز گزارش شده است اما این تنها میراثی نیست که از متجاوز به یادگار می‌ماند؛ متأسفانه بی‌پندوباری جنسی، عزت نفس پایین و سوءمصرف موادمخدر نیز از واکنش‌های شایع به تجاوز می‌باشد. این موضوع تا آن‌جا پیش می‌رود که برخی آمارها از شیوع ۹۰ درصدی سابقه شکلی از سوءاستفاده در معتادین سخن گفته‌اند. یکی از شایع‌ترین مشکلات کودکانی که مورد سوءاستفاده جنسی قرار می‌گیرند، احساس شرمندگی است. زیرا آن‌ها به‌نحوی خودشان را مقصر چنین حادثه‌ای میدانند؛ خود را به علت منفعل بودن یا به این دلیل که به‌نحوی متجاوز را تحریک کرده‌اند و دلایلی از این دست مقصر می‌شناسند. چنین افکاری دائماً به شکل نشخوار فکری در ذهن کودک می‌گردد و این باور را برای وی می‌پروراند که شاید اگر «به گونه دیگری رفتار می‌کردم، چنین اتفاقی برای من رخ نمی‌داد». این احساس شرمندگی حتی برای رویدادهای پس از گزارش سوءاستفاده نیز می‌تواند وجود داشته باشد؛ شرمندگی از دعوایی که میان والدین به‌خاطر این موضوع به‌وجود آمده است، شرمندگی از به زندان افتادن شخص خاطی و یا

علی ساقی
کارشناسی مهندسی متالورژی ۹۶

دوران کودکی مهم‌ترین مرحله رشد و تکامل جسمی و روانی کودک می‌باشد و آسیب در این دوران پیامدهای طولانی‌مدت در آینده را در پی خواهد داشت. از آن‌جا که آسیب‌ها و آزارهای جنسی کم‌تر قابل‌شناسایی هستند و کودکان معمولاً قادر به بیان آسیب نمی‌باشند، لذا پیامدهای غیرقابل‌جبرانی در حال و آینده برای کودک رقم می‌زنند. هنوز از اتفاقات تلخ چندماه گذشته در مشهد و سایر شهرها نگذشته بود که خبر تجاوز به چند کودک در غرب کشور بار دیگر این مسئله را بر سر زبان‌ها انداخت. در سال‌های اخیر خبر تعرض جنسی به کودکان یا آزار جنسی در مدارس، چندین‌بار آذهان عمومی جامعه را خدشه‌دار و متأثر کرده است. موارد کودک‌آزاری ستایش، کیمیا، آتنا، پریا، مینا، اهورا نمونه‌های عمومی شده این سال‌ها بود که به سبب گسترش شبکه‌های اجتماعی به اطلاع عموم رسید. منطقی می‌توان پیش‌بینی کرد نمونه‌های فراوان دیگری هم وجود دارد که هرگز آشکار نشده و چنان رازی سر به مهر پنهان باقی مانده‌اند. این کودک‌آزاری‌ها سبب ورود آسیب‌های بسیاری به کودک و خانواده او می‌شود. از شایع‌ترین آثار و نتایجی که تجاوز به همراه دارد، می‌توان به افسردگی، اضطراب و PTSD (استرس پس از سانحه) اشاره کرد که می‌تواند آینده و تمامی جنبه‌های

امیرحسین کرمی، مسئول روابط عمومی نشر ترانه گفت: مشهد در طرح تخفیف پاییزه کتاب در کشور رتبه یک را در کتاب‌خوانی به‌دست آورده است؛ مشهدی‌ها کتاب‌خوان هستند و این‌طور نیست که نمایشگاه با این شرایط برای آن‌ها کافی باشد. در صورتی که اگر به این مسئله بها داده شود مطمئناً نمایشگاه مشهد از نمایشگاه تهران شلوغ‌تر خواهد شد. وی خاطر نشان کرد: امسال استقبال مردم از نمایشگاه بهتر بوده است، و به نظر من به این دلیل است که گرفتن بن تخفیف راحت‌تر است، پارسال بن‌های تخفیف به سرعت تمام شد اما امسال هم زمان که مشتری احساس نیاز می‌کرد می‌توانست بن تخفیف را تهیه و از آن استفاده کند و این به نظر من تاثیر خوبی بر استقبال مردم از نمایشگاه گذاشته است.

اساطیر ایران (قسمت چهارم)

ازلی بود. به عبارت دیگر، واسطه میان آفریدگار و آفریدگان است.

مهر دارنده دشت‌های فراخ است و هزارگوش و ده‌هزار چشم دارد و بازوانی بلند و توانا که می‌توانند به سوی همه جهان دراز شوند. در تفاسیر پهلوی آمده است که این گوش و چشم‌ها به‌طور جداگانه خود فرشتگانی هستند که گماشته مهراند. او همه هستی و مردمان آن را زیر نظر دارد تا کسی پیمان نشکند. جای او بر بالای کوه البرز است. آن‌جا نه روز است و نه شب، نه تاریکی و نه باد سرد و گرم، نه ناخوشی و نه کثافت. از آن‌جا به سرزمین‌های آریایی می‌نگرد. این آرامگاه به پهنای زمین است، یعنی مهر در همه‌جا حاضر است و با شنیدن آوای ستم دیدگان آگاه گشته و به یاری آنان می‌شتابد. مهر در همین دنیا به دروغ‌گویان و پیمان‌شکنان سزا می‌دهد و آنان را پریشان و سرگردان می‌کند. او بر تن زرهی زرین، بر دوش سپری سیمین و در دست گرز سنجین دارد، گرز که دارای صد گره و صد تیغه است و از فلز زرد و زر سخت ساخته شده است. او بر گردونه‌ای می‌نشیند که چهار اسب نامیرا، دارای نعل‌های زرین و سیمین ساخته سپندمینو، آن را می‌کشند. اسب‌های او سایه ندارند. او در داوری پایان جهان مادی نیز با سروش و ایزد رشن شرکت دارد و در پای پل چینود (مانند پل صراط) بر قضاوت‌ها نظارت می‌کند.

دارد. او در در دین زردشتی در مقامی پایین‌تر از اهورامزدا قرار می‌گیرد و آفریده او محسوب می‌شود تا از آفرینش او پاسداری کند. او خدای عهد و پیمان است و از پیمان‌ها، نظم و راستی نگهبانی می‌کند. وظیفه مهم او نظارت بر پیمان‌هاست، حتی پیمان میان اهورامزدا و اهریمن که پیمان آفرینش است؛ هم‌چنین پیمان میان انسان‌ها مانند پیمان زناشویی یا پیمان میان دو کشور. او دشمن پیمان‌شکنان است و در این صورت تبدیل به خدای جنگ می‌شود. از این رو سربازان پیش از رفتن به جنگ با کشورهای ضد مهر، به درگاه او نیایش‌هایی انجام می‌دادند و این نیایش‌ها صورت آیینی خاصی به خود گرفت و بعدها زیربنای کیش مهر یا میتراپیسم را در غرب به وجود آورد. مهر پشت سرودی در اوستاست که در آن زیبایی ایزد مهر توصیف می‌شود. او پیش از طلوع خورشید ظاهر می‌شود، همراه با خورشید از مشرق به مغرب می‌رود و پس از غروب خورشید به زمین می‌آید تا بر پیمان‌ها نظارت کند. برای بهتر انجام دادن این وظیفه صفت خدای همیشه بیدار را دارد و هرگز خواب به چشمان او نمی‌آید. او دشمن دیو خواب است. همراهی او با خورشید نیز باعث شده است که بعدها مهر معنی خورشید پیدا کند. از این رو مظهر فروغ و روشنایی نیز دانسته شده است تا هیچ‌چیز بر او پوشیده نماند. در باور باستانیان، مهر واسطه بین فروغ پدیدآمد و فروغ

ایزدمهر که هزارگوش و ده‌هزار چشم دارد. در باورهای ایران باستان هر شخصیت مینوی (مثلاً ایزدان) این استعداد را دارد که صورت مادی داشته باشند و حتی برخی معتقدند که جهان مادی، شکل تجسم‌یافته جهان مینوی است و از این روست که موجودات آسمانی می‌توانند به اشکال گوناگون مادی مانند تیشتر و بهرام درآیند.

خدایان مهم بر گردونه سوارند؛ گردونه‌هایی با چهار اسب که غالباً با خدای گردونه تناسب دارند، مثلاً چهار اسب گردونه آناهیتا ابر، باران، برف و تگرگ است.

برخی خدایان از اهمیت بیشتر و برخی از اهمیت کم‌تر برخوردارند. نیایش نه در نایشگاه یا معبد، بلکه در فضایی باز و بر قله کوه‌ها انجام می‌شد. هرودوت می‌گوید: «ایرانیان باستان عادت داشتند که بر بلندترین قله کوه‌ها برای زئوس قربانی دهند، آنان گنبد آسمان را زئوس می‌نامند و برای خورشید، ماه، زمین، آتش و آب نیز قربانی می‌دهند».

مهر/ میتره/ میترا (Mithra)؛ سنت پرستش این ایزد به دوران‌های بسیار کهن و احتمالاً پیش از زردشت می‌رسد. او خدای سرزمین‌های دیگری نیز بوده است. در هند دوران ودایی، نام او به صورت میتره با مفهوم پیمان و دوستی ظاهر می‌شود و یکی از خدایان گروه فرمان‌رواست. در سنت هندی گردونه‌ای درخشان و اقامت‌گاه زرین با هزار ستون و هزار در



محمدبیانی
دکتری ادبیات و زبان فارسی ۹۶

در شماره گذشته به معرفی امشاسپندان یا فرشتگان مقرب درگاه اهورامزدا اشاره شد. در این شماره به معرفی ایزدان پرداخته می‌شود.

پس از آفرینش امشاسپندان، اهورامزدا ایزدان را می‌آفریند که نیروهای منفی مقابل آن‌ها دیوان هستند. دیوان در جهان اهریمنی قرار دارند و از آفریده‌های اهریمن هستند. برخی ایزدان پیش از زردشت نیز جنبه خدایی داشتند، مانند مهر، ناهید (آناهیتا)، وای، تیشتر، بهرام و ربینوین. زیرا پیشتر بیان شد که زردشت آیین رایج در زمان خود، (آیین رایج آریاییان) را اصلاح کرد. از این رو برخی عناصر کهن نیز در کیش او وجود دارد. برخی با آیین‌های دینی ارتباط دارند، مانند ایزد آتش و ایزد هوم، و بعضی از آن‌ها مفاهیم اخلاقی و انتزاعی مانند راستی هستند که تشخیص یافته‌اند. حتی نام امشاسپندان نیز در این مقوله قرار می‌گیرد، چرا که به روایتی امشاسپندان به روایتی صفات خود اهورامزدا هستند که تشخیص یافته‌اند. برخی نماد پدیده‌های طبیعی هستند مانند ایزد خورشید و آسمان. تعدادی نیز از قهرمانان‌اند که دارای برخی ویژگی‌های مینوی هستند. گرچه ایزدان گاهی توصیفات بشری دارند، اما ویژگی‌های ایزدی آن‌ها ورای انسان است، مانند

هدایت‌زدگی یا هدایت‌گریزی؟



می‌خورد. کسانی که او را یکه‌تاز یا تنها ستاره ادب می‌دانند نیز در اغراق باعث نادیده گرفتن بسیاری از کژی‌ها، نقاط ضعف یا افکار کاملاً بی‌مبنای او مانند کهن‌گرایی نصفه و نیمه‌اش می‌شوند. زبان کهن در نوشتار او متأسفانه سست و کاملاً مخدوش است. ما به عنوان نسل جدید وظیفه داریم درصد رعایت تعادل، انصاف و پرورش نگاه کل‌نگر برآییم. باید از قهرمان‌پروری بگریزیم و روی به پرورش دانش و ادبیات خود به نحوی طولانی‌مدت و با کیفیت بیاوریم. با این همه باید بپذیریم که هدایت و تاثیر او از ادبیات معاصر، سنت آشنایی ادبیات فارسی معاصر با غرب و نشر مدرن ایران زدودنی نیست. رویش شیوه جدید روایت و روایت‌گری همچون شعر نو یا کلاسیک پدران‌ی دارد که قطعاً هدایت یکی از آن‌هاست. تا زمانی که فارسی‌گویانی در جهان باقی باشند، میراث او نیز هم‌چون بسیاری از بزرگان ادبیات فارسی ماندگار و پرطرفدار است. به قول سهراب که می‌گوید: «بد نگوییم به مهتاب اگر تب داریم». لازم نیست با پله ساختن از تخریب دیگران به اوج یا شهرت برسیم. یاد بگیریم همواره هریک از بزرگان ادب را به عنوان بخشی از پازل بزرگ فرهنگ فارسی بشناسیم و از فرهنگ یا ادبیات جزایر متعدد و دورافتاده نسازیم و اقلیم فرهنگی خود را همانگونه که هست بپذیریم.

نسبت به این موضوع به معنای در تغییر گرایش او نیست. هدایت این شیوه و نگاه را در اکثر آثارش حفظ کرده است. چطور می‌توان مجموعه و طیف وسیعی از مردستیزی یا تحقیر و معرفی مردان را به عنوان افراد ضعیف دید ولی باز هم به ادعایی چنان بدون سند و مدرک تکیه کرد؟ نگاه هدایت به مردان همواره متغیر است و آن‌ها را گاه در قالب رفیقی خائن یا مردی زن‌ذلیل و... ترسیم می‌کند. آیا اگر تمایل او و دیدگاهش به هم‌جنسان خود مثبت بود، می‌توانست چنین تصویر متغیری از مردان ارائه کند؟ آیا شخصی که در نفرت از زنان نهایت افراط را دارد، نمی‌توانست به‌طور علنی تمایلات متفاوت خود را با افراط در تحسین مردان نشان بدهد؟ نکته دیگر این‌که حتی اگر این سخنان مستدل، تثبیت‌شده و پذیرفتنی باشند، آیا لطمه‌ای به قلم و روایت توانمند راوی بوف‌کور وارد می‌کند؟ به گمان نگارنده چنین نیست و مطمئناً بسیاری نیز بر همین عقیده‌اند. چرا باید برای خودنمایی به سراغ سخنان بی‌اساس برویم؟ از سوی دیگر نگاه قدیس‌گونه به هدایت و پذیرفتن علایق و نوشته‌های او به نحو مطلق نیز از دیدگاه نگارنده مطرود است؛ چرا که به‌ررویی هر انسانی زمینه‌های افراط و تفریط خاصی در انتخاب علایق خویش دارد. در هدایت هم این افراط به کرات و تکرار به چشم

مرگ دچار خصومت‌های پنهان و آشکار شده‌است. این مسئله ریشه در فرهنگ شرقی دارد؛ فرهنگ ما نگاهی قهرمان‌پرور و نیازمند به قهرمان دارد. برشت، نمایش‌نامه‌نویس، در یکی از آثارش از زبان گالیله می‌گوید: «بدیخت است ملتی که به قهرمان نیاز دارد». در تاریخ همواره و در هر عرصه‌ای به دنبال پیدا کردن یا ساختن قهرمان بوده‌ایم. متأسفانه انتظار ما از هر فرد با حداقلی از شهرت، همه‌چیز تمام بودن است. نویسنده، هنرمند یا سیاست‌مدار باید تراشیده افکار ما باشد. شرقی‌ها به‌ویژه ایرانیان، همواره از ایده‌آل‌گرایی رنج می‌برند. نمی‌توانیم بپذیریم برای مثال یک نویسنده نوشتار یا بنیان‌روایی قوی دارد اما توان و طاقت رویارویی با ساده‌ترین مسائل احساسی را ندارد. هدایت نویسنده‌ای قابل است اما روحیه و شخصیتی شکننده دارد. آیا این مسئله دلیلی بر نفی نوشته‌های اوست؟ هدایت پس از وقوع یک ماجرای شکست عشقی ساده –که این روزها افراد به کرات و گاه لحظه‌های تجربه می‌کنند- به زن‌ستیزی روی می‌آورد. این عکس‌العمل نیز بر مبنای تعریف عکس‌العمل‌های روانی، تحت عنوان انکار یک موضوع قابل بحث و طرح است. البته مجبور نیستیم این موضوع را با بیان موضوعی دیگر –که به هیچ عنوانی نشانه‌ای مستند در باب آن نداریم- جایگزین کنیم. رویکرد خشم‌آلود یا انکاری



آمنه مجذوب صفا
دکتری ادبیات و زبان فارسی ۹۶

چندی‌پیش در فضای مجازی، کلیبی حاوی سخنان یکی از کارگردانان نیمه‌مشهور ایرانی در مورد شخصیت یا خصوصیات صادق هدایت پخش شد که نگارنده را به عنوان کم‌ترین در ادبیات، به فکر فرو برد. چه دلیلی می‌تواند داشته باشد که با گذشت تقریباً هفتاد سال از مرگ هدایت، هنوز اندر خم یک کوچه‌ایم و نمی‌توانیم در برخورد با هدایت متعادل باشیم؟ هراس بسیاری خصوصاً افرادی با تمایلات مذهبی یا افکاری خوش‌بینانه از هدایت چیست؟ به نظر می‌رسد ایرانیان در برخورد با هدایت و میراث او هم‌چون بسیاری موارد از این دست، دچار افراط و تفریط هستند. این‌که نمی‌توانیم هدایت را چنان‌که هست یا بود بپذیریم، نه گناه او که از ماست؛ چرا که به‌زعم بسیاری از موافقان و مخالفان او، هدایت از جمله پیشتاژان و نویسندگان دارای سبک خاص است. هدایت به گواه عمده محققان و منتقدان یا دشمنان و دوست‌دارانش، نویسنده‌ای پیشرو است. کسی که به جد می‌توان گفت از دوران خویش پیش‌تر بوده و قطعاً در ظرف زمان و مکان خود نمی‌گنجد. اما به‌راستی، چرا نمی‌توانیم بدون حب و بغض، اثر یا آثاری از او را نقد کنیم؟ دلیل پیش‌کشیدن تمایلات خصوصی او آن‌هم چنین بی‌اساس چیست؟ در پاسخ به این پرسش‌ها نخست باید به سراغ معرفی هدایت رفت و آشنایی نزدیک‌تری با آثار او پیدا کرد. آن‌چه در فرهنگ مرده‌دوستی یا احترام بعد از مرگ در ایران رایج است به‌علت نحوه مرگ هدایت بسیار غلیظ‌تر و شدیدتر بروز یافته است. بسیاری هدایت را تنها به‌علت شیوه مرگ انتخابی، به عنوان فردی بسیار شجاع و طیف دیگری بی‌نهایت ضعیف قضاوت کرده‌اند. با توجه به سخنان متعدد و منابع مختلف و کمی تحقیق درمی‌یابیم چه بسیاری از کسانی که به علت نحوه مرگ هدایت، هرگز به سراغ خواندن آثار او نرفته‌اند؛ چرا که از تاثیر او بر نحوه تفکر خود هراس دارند. این گروه همان افرادی هستند که از کمال‌گرایی مفرط رنج می‌برند. این دسته از افراد نمی‌خواهند مسحور قلم شخصی شوند که نگاهش به زندگی به نگاه آنان نزدیک نیست و یا با نگرش آنان منطبق نیست. هدایت هم‌چون روحی سرگردان در گوشه‌ای از ادبیات ما زیست کرده‌است. اما جالب این‌که بیش از همه پس از



روزهایی تکرارنشده

محمدحسین سمندری
 کارشناسی مهندسی آب ۹۴



دوران زندگی دانشجویی از آن دورانی است که کم‌تر کسی یافت می‌شود از آن به نیکی یاد نکند. روزهایی پرفراز و نشیب با انبوه خاطرات تلخ و شیرین و اضطراب‌هایی کوتاه‌مدت هم‌چون گذراندن یک امتحان؛ روزهای متفاوت در خوابگاه و یا روزهای حضور در کلاس و... واژگان «دانشجو» و «زندگی دانشجویی» دنیایی از تصاویر تلخ و شیرین را در ذهنمان تداعی می‌کند. در این شماره از نشریه به مناسبت روز دانشجو، ۱۶ آذر، به یادآوری این روزها پرداخته‌ایم و گوشه‌هایی از آن را به تصویر کشیده‌ایم.



علی قلی زاده
 (کارشناسی علوم آزمایشگاهی ۹۵)



محمدحسین سمندری مقدم
 (کارشناسی علوم و مهندسی آب ۹۴)



هدیه مسعودی
 (کارشناسی ارشد مهندسی شیمی ۹۴)



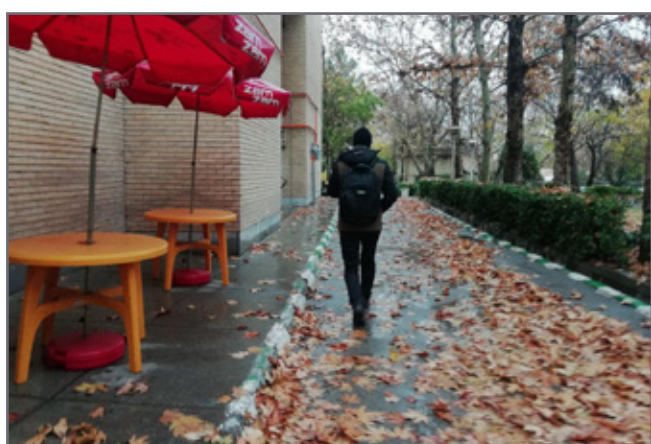
زهرا فرهنگدینیا
 (کارشناسی علوم آزمایشگاهی ۹۶)



محمدحسین سمندری مقدم
 (کارشناسی علوم و مهندسی آب ۹۴)



هدیه مسعودی
 (کارشناسی ارشد مهندسی شیمی ۹۴)



محمدحسین سمندری مقدم
 (کارشناسی علوم و مهندسی آب ۹۴)



علی قلی زاده
 (کارشناسی علوم آزمایشگاهی ۹۵)



علی رئیس زاده
 (کارشناسی مدیریت ۹۲)



جواد تقی زاده
 (کارشناسی مهندسی مکانیک بیوسیستم ۹۵)



محمدحسین سمندری مقدم
 (کارشناسی علوم و مهندسی آب ۹۴)



محمد وطنی
 (کارشناسی علوم و مهندسی آب ۹۴)